

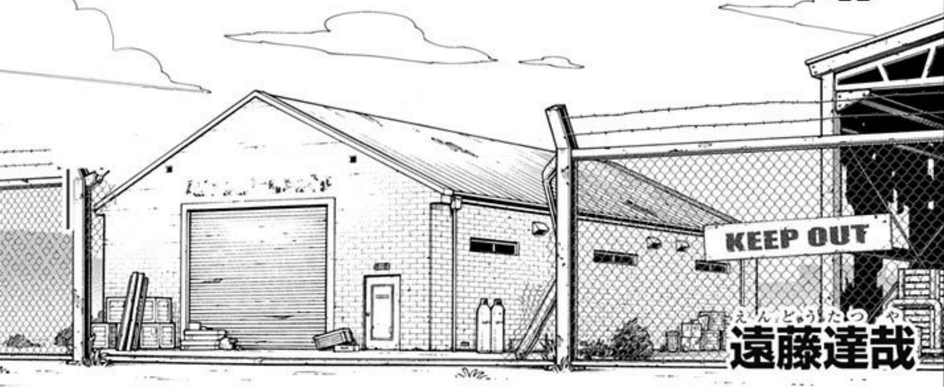
ماموریت: ۶۲

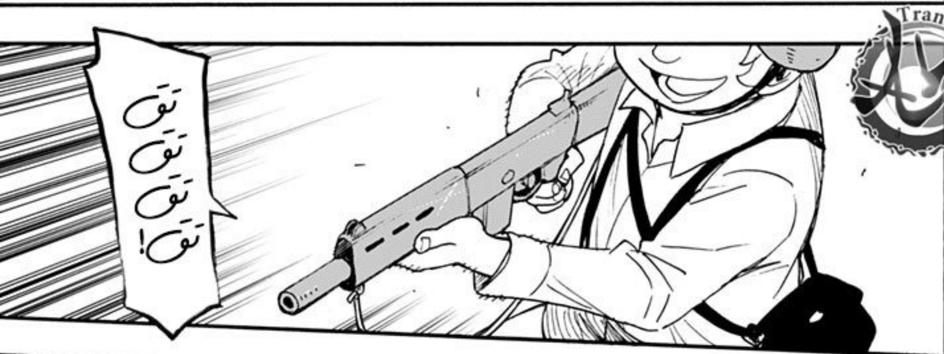
مترجم: Arima_99

نقاشی دوباره: Siaa

حروف چین: Siaa

هماهنگ کننده: Saji


SPY×FAMILY
スパイファミリー
لوون، وستالیس غربی
ماموریت ۶۲
KEEP OUT
遠藤達哉


تق تق تق تق!
Translation Team


مشاور باید چیکار کنیم، ؟!
این سنگر دیگه جان پناه درست و درمونی نیست!
تق تق تق!!
حلقه حلقه









جیک

برگردی
کشتمت

هاا؟!


بهتره بدونی مـــن برمیگردم !!!


اییی


Translation Team


اوی، بیخیال! امکان نداره بخاطر یه کش احمقانه بمیرم!
و-ولی من بهت شلیک کردم! قانون میگه که تو مردی!


تف... باورم نمیشه بازم شکستمون دادن...
ایی، پسررر... این یعنی بازم دفعه بعد باید نقش ارتش استانیان رو بازی کنیم.
واو، مشاور، وقتی جنگ بازی میکنیم واقعا جدی میشی!
اسم پسر
بـــود.
اسم رمز: مشاور.
روزی اون بزرگ شد و اسم رمز دیگری پیدا کرد...

توایلایت.

اوه... جدی ؟؟

ها ها ها.

فکر کنم وقتی نقش بازی میکنم، واقعا تـو نقش‌ام فرو میرم.

خب، نمیتونی یه مقام بگیری تا وقتی که یه وسیله جنگی خوب نداشته باشی!

ولی بهتون گفتم که بابام واقعا رو این قضیه سختگیره!

ایی، بیخیال، ژنرال.

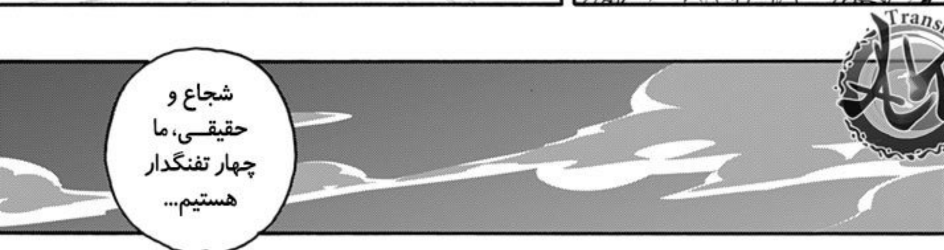
اعتراضات ضد استاتیانی برای دومین روز در پایین شهر ادامه دارد...

حتی تو هم باید اعتراف کنی، مشاور یه جـای خوب برامون پیدا کرد تا بازی کنیم.

اون گفت که اینجا یه انبار مهمات قدیمی ارتش بوده.


به کسی نگفتی که اینجا مخفی گاهمونه، درسته؟
البته که نه اگه کسی بفهمه تـو دردسر بزرگی می‌افتیم.


باید چند تا چادر بیاریم و یکی از این شبا اینجا بخوابیم!
آره، خیلی خوب میشه! میشه مثه تمرین بقا!
اوهه‌هه، دستم پره!
لعنتی! بازم باختم!

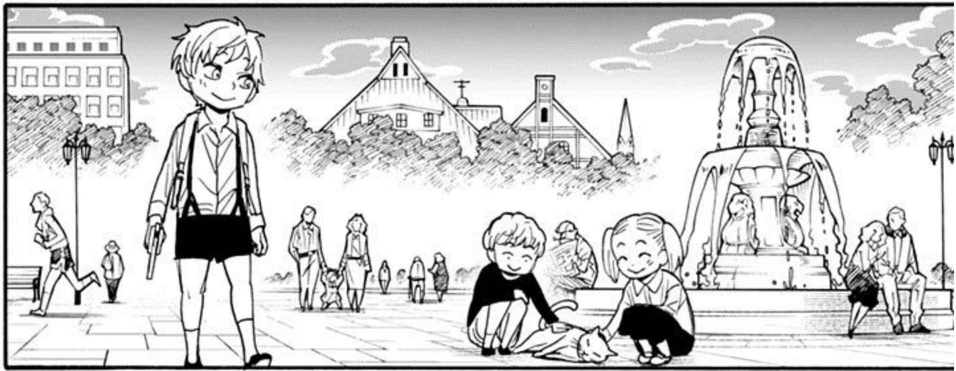

شجاع و حقیقــی، ما چهار تفنگدار هستیم...


روی بلندی‌ها و پستی ها، بدون ترس قـــدم میگذاریم!










مامان، من اومدم!


اوه؟
بابا خونه ست.


...

بازم با دوستات سرباز بازی میکردی؟
باید در مورد درس و آینده‌ت جدی باشی.
مـ‌ما داشتیم فکر می‌کردیم ...
وقتی بزرگ شدیم، با هم بـه ارتش ملحق بشیم.
عمرا اگه بری.
فکر کردی میذارن یـه ترسویی مثل تو بره تـو میدون جنگ؟ فقط سر راه بقیه میای.
نه، من میتونم بجنگم! همه اون هیولاهای لعنتی شرقی رو میکشم!
شترق


و این هیولاهای استانیانــی رو میشناســـی؟ اعمال شیطانی شون رو دیدی، آره؟
با اونا نشستی و حرف بزنی؟ میدونی که چه جور افرادی هستن؟
عزیزم ...


هیچ جنگی در کار نیست!
باید به صلح امید داشتــــه باشی، نه درگیری!


هی، حرفم تموم نشده!
اونو ول کن!
چرا همیشه باید اینجوری باشی؟
برای خوبی خودشه.


بچه خودت رو میزنی !!!
اگه لوسش نمیکردی مجبور نمیشدم!
تو که دیگه نباید درباره صلح حرف بزنی ...
... وقتی فقط با مامان دعوا میوفتی.

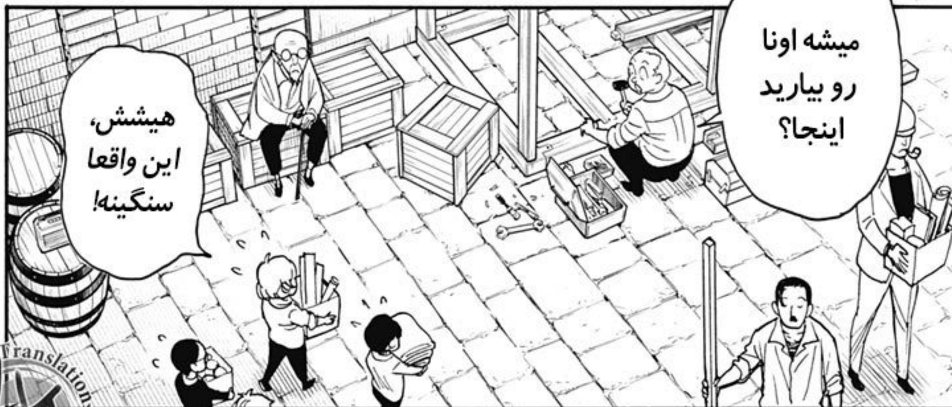
Translation Team


کمیک تو روزنامه امروز رو دیدید؟
خیلی خنده دار بود!
شماها گرسنه نیستید؟

هی، خانم، چهارتا کوفته برنجی!
باشه.
Croquette

هی، شما بچه‌ها!
بیاید برای دکوراسیون مراسم شهر کمک کنید!
اگه بهمون آب نبات بدی حتما!


وزیر خارجه استانیان گفت که درباره قرارداد شرق-غرب تجدید نظر میکنند...
بم بم
بم بم


میشه اونا رو بیارید اینجا؟
هیششش، این واقعا سنگینه!


شماها چجوری میخواید برای این کشور مبارزه کنید وقتی نمیتونید چند تا جعبه رو بلند کنید؟
ما که داریم بلند میکنیم !!

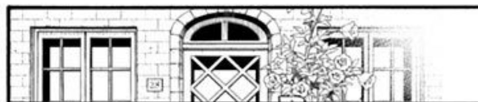

آم... قراره جنگ بشه؟
ها ها ها. تا وقتی که شما بچه‌ها بازی کنید، ما مشکلی نخواهیم داشت.


اون قرار داد جدید که باهم بستن یه کم درگیری و کشمکش درست کرده.
ای احمقا مگه کورید! این چیزیه که دشمن میخواد تا ما باور کنیم!


به محض اینکه اون عوضیای شرقی ضعفی حس کنن-
جنگ یا صلح، ارتش چندتا بچه که حتی لباس فرم ندارن رو راه نمیده.
اونا میذارن من وارد شم!
اره، آره.
هه هه هه!


میخوای چیکار کنی، با اون چکش بجنگی؟ از قبل هم که اون تفنگ کش ماستی تو شکستی.
اه ها ها
......






باید یه سفر کاری برم.
ظاهرا اوضاع تو مرز قشقرق شده.
مراقب باش.
اه، خب ...


آم... بابا؟
چیه؟
قضیه اینه...


یه کتاب مرجع هست که برای مدرسه نیاز دارم.
پس، آه... میتونی یه کم پول تو جیبی بهم بدی؟

اوه؟
اینجوریه؟







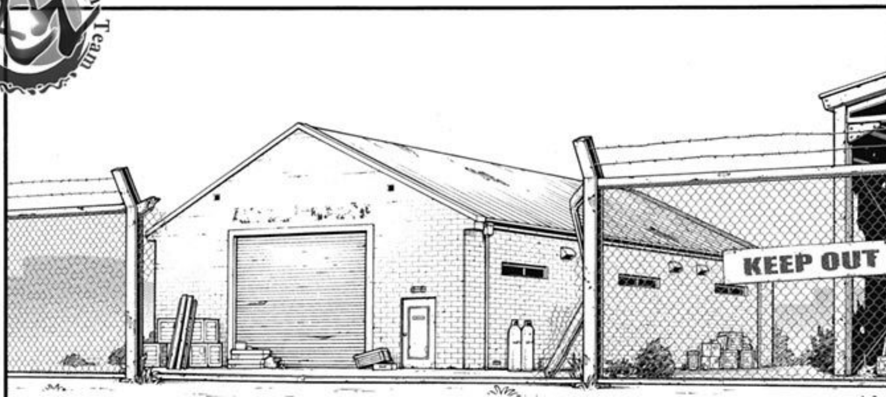



ام... بابا...
بله؟


آه... هیچی.
چیز مهمی نبود.


اون شب ...
... شام تو دهنم مزه خاکستر میداد.


Translation Team


KEEP OUT


تق
تق تق
تق تق
تق

«برق.»

......
«رعد.»

ガチャ
دیر کردی، مشاور!

Translation Team

اینو ببینید !!!
وواه!

ست سرباز رو گرفتی!
هه هه!
ارزون نبود.
بهت میاد، مشاور!


خیلی خب، بیاید از جایی که بودیم ادامه بدیم!
این بار واقعا شما استانیانی ها رو میترکونیم !!!
......
اووه، گنده حرف میزنی! انگار که دفعه قبل کلی کار کرده باشی.




پسر، هیچ وقت نمیتونیم به عنوان ارتش وستالیسی بازی کنیم.
متاسفم، قانون قانونه.
راستش... فکر نکنم امروز بازی کنم.




چرا؟
カチャ
مراسم فرداست. میرم بهشون کمک کنم.


مشاور ؟!





اگه نباشی چه اهمیتی داره؟

جنگ احمقانه و بی معنیه.

جیززز

اگه از من میپرسی، خیلی نازتری وقتی به جای تفنگ، کوفته دستت باشه.

ولی استانیانی ها مثل هیولاهایی با شاخن که بقیه رو میخورن! درسته؟

من عموزاده‌هایی دارم که تو شرق زندگی میکنن.

اگه شاخ داشتن، تو خون همه‌مون بود. شاخی رو کله من میبینی؟

به اتفاقی باید افتاده باشه.

اها ها ها.

برای همینه که گفتم!

فیزز



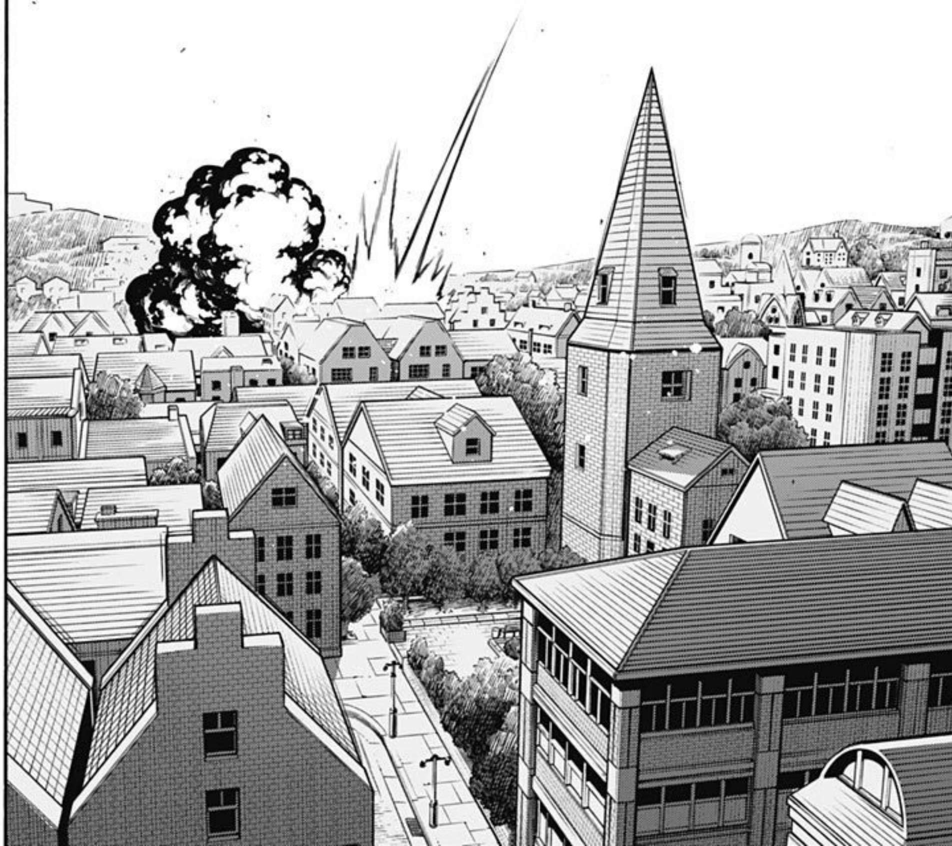

آره، یه جورایی میتونم ببینم-شون.
هی!


باشه، منو گرفتی! من هیولایی ام که کوفته‌هام رو از گوشت آدم درست میکنم!
واایی یی؟!
شوخی بود.


دیگه نمیدونم.
با اون چیزی که فکر میکردم خیلی فرق داره.




واقعا نمیدونم چرا، ولی حس میکنم فردا باید از بابا معذرت بخوام.
هی خانم کوفته برنجی، اگه تو مغازت کمک کنم میتونم روزی ده دالک در بیارم؟
ها؟ ده دالک برای چی میخوای؟
به بابام برگردونم.
از بچه ها میخوام که یه بازی دیگه بکنید


بووم









هشدار ویژه!
این یه هشدار
ویژه ست!

گزارشهایی دریافت
کردیم که ارتش
استانیان از مرزها رد
شده و به استانهای
شرقی حمله کردند-

次回４月18日（月）配信予定！

SPY×FAMILY
スパイファミリー

ماموریت ۶۲ قسمت ۲

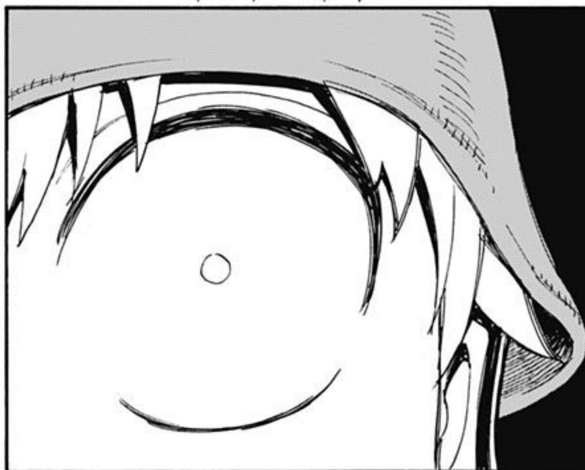
این یه تمرین نیست.

えんどうたつや
遠藤達哉

بوووم

تکرار میکنم ... ارتش استانیان از مرز رد شده—

بوووم

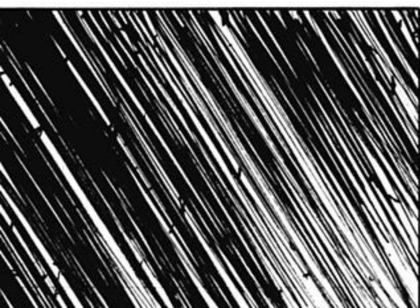














حي؟؟


هعع ...
هعع ...
ウー


چطور ...؟
ズズ…
ウー


کی ...؟
ズキ ズキ


ウー




خانوم کوفته برنجی ؟؟
دقیقا چی ...؟
よろ…







چیـ؟!

ها؟



بوووم

بوووم


هی، بچه جون، داری چیکـــار میکنی؟!
ارتش استانیان داره میاد! باید بریم!


استا ـنیان ...؟
ولی ...
اونا گفتن که جنگی نمیشه...


!!!!
!


حالت خوبه! سالمی!
اینجا چیکار میکنی ؟!
مامان ...
ガバッ


آسیب دیدی!
اوه... عام...
کلاه خودم سرم بود، پس فکر کنم حالم خوبه.

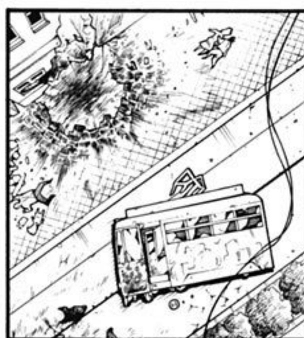

اوه، خدا رو شکر...

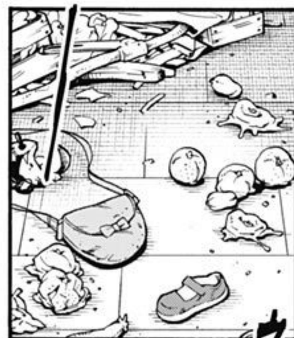

ぐい
باید بریم خــونه و وسایلمون رو جمع کنیم.
میریم پیش عمو و تو کیلبرگ میمونیم.
چی؟

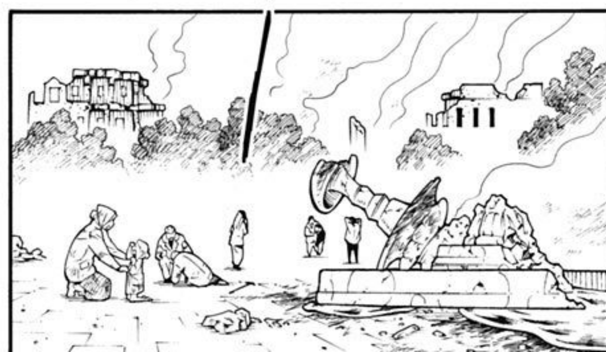

یه لحظه وایسا !!!
عام ...
نمی- تونیم
مدرسه چی؟
جشنواره شهر هم فرداست.

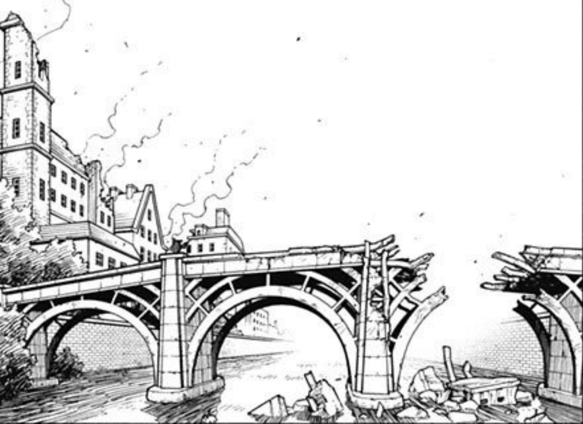

درباره چی حرف میزنی؟! دیگـه جشنواره‌ای قرار نیست باشه!
نمی- فهمی ؟!



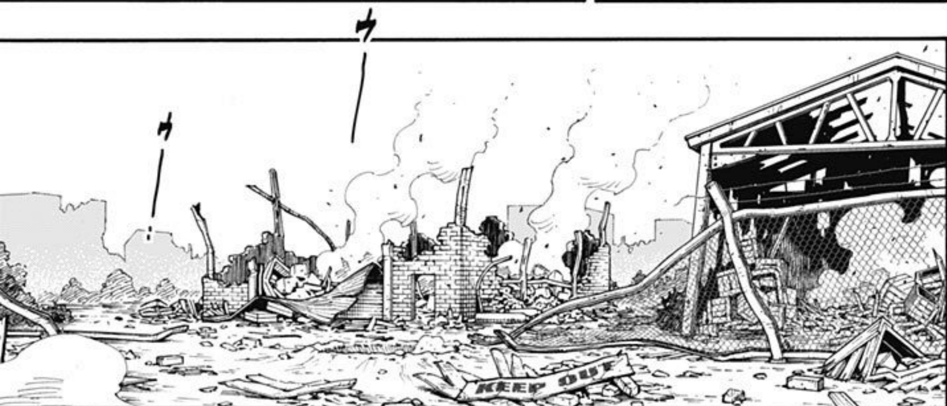











ウー
ウー…
KEEP OUT




علیرغم ادامه مقاومت از سمت ارتش وستالیس، بخش شرقی لوون سقوط کرده...


در اعلامیه ای که در روز ۱۸ -ام گفته شد، نخست وزیر گفته...
Translation Team


... که منطقه تلفات جانی زیادی دیده
آدم بزرگا خیلی دروغ -گو هستن.
اونا گفتن که قرار نیست جنگی بشه.
همه افراد مهم گفتن که یه قرارداد میبندن، و کشورها- مون دوست میشن.
حتی پدر خود من...
KING NEWS

اون بهم قول داد که وقتی بیاد خونه، با هم میریم به جشنواره شهر.

ولی خونه نیومد.



پس باز...

منم یه دروغگو -ام.

دروغ گفتم تا ده دالک بگیرم؟

وقتی بابا بالاخره بیاد خونه، باید بهش راستش رو بگم.

باید راستش بگم.

لرزیدن
لرزیدن
مامان...!
وای!!
ズズズ
نگران نباش. اتفاقی نمیوفته.
ぎゅう…
همه چیز درست میشه.
مامان...
فیییپ فیییپ
میخوام برگردم به لون.
منظورم اینه، چی میشه اگه بابا بیاد خونه، و ما اونجا نباشیم؟
و بازم میخوام با دوستام بازی کنم!
......




شیلق


گرفتم
-ش!


شرط میبندم مامان خوشحال میشه
اخیرا خیلی غذا نداشتیم، پس-


ووو ووو
وو وو
وو وو
و و



حمله هواییه !!!!
همگی برید پناهگاه !!!



بیا بریم! باید بری اونجا!
وایسید، ولی خونه م-
باید عجله کنیم!
اوهه! منو هل ندید!



اهه هه !!
واا یی یی!!
ما خوبیم، ما خوبیم، ما خوبیم، ما خوبیم.
برید داخل!



ایی یی !!
یه نفر اون بچه رو خفه کنه!
استانیان عوضی لعنتی!
تموم... شده؟! تموم شده!
ای یی !!
مامانی!! مامانی!
هی، بچه! اون در رو باز نکن!
ایی!



برگرد اینجا، احمق! هنوز خطرنـ
مامان! مامان!





ااااا
اهه
هه
هه
هه
!!!

هه!

عع
عع
هه!









هر چیزی که بهش اهمیت میدادم رو از دست دادم.

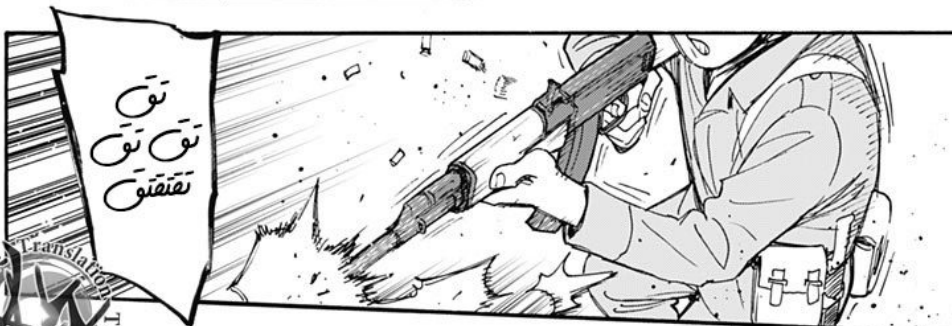
تنها چیزی که تو دنیا برام موند چیزایی بود که ازشون متنفر بودم.

و
همین
دلیل
کافی
بود تا
تفنگ
بردارم.




«رولند اسپوفی» متولد لوون.
واقعا اونقدر سن داری که به خدمت دریایی، مرد جوان.


بله، قربان. ۱۸ سال! متاسفانه، گواهی تولدم رو در بمب گذاریها از دست دادم، برای همین... (دروغ)


تق تق تق تقتقتق


هی! باید چیکار کنیم؟!


بزن
...!!!


حمله!

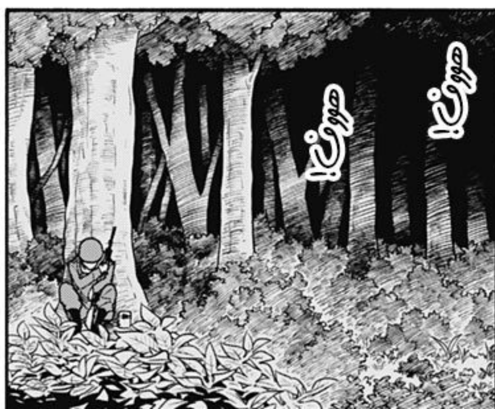
چندین
هزار
بدن...

چند ده
هزار
جسد
باید
روی
هم
انباشته
بشن...

... تا
بالاخره
نور سحر
در افق
رو ببینم؟










チャッ
ها؟! این یه تله ست؟!


Translation Team

وای! وقت اضافه! وقت اضافه!
وایسا! شلیک نکن!


ادامه دارد.

チャ
خبرچین استانیانی هستی، درسته؟
وایی! یه سرباز وستا-لیسی!

تفنگت کجا-ست؟
سلاح ندارم! تسلیم میشم!

من... ببین، من فرار کردم.
دیگه نمیتونستم تحمل کنم.
ولی گم شدم و دو روز کامل تو این کوه‌ها سرگردون بودم...

نمیشه یه چیزی بدی بخورم؟! خواهشا!!!
チャッ
غذایی ندارم که به یه مرد مرده بدم.
اشهد تو بخون.
وایسا!

بهت التماس میکنم! نمیخوام بمیرم! من هنوز با هیچ زنی نبودم! خواهشا من ناکام به دیار باقی نفرست!

هه!
این دیگه کیه؟


خیلی خب، کولی بازی در نیار، میتونم بهت یه سیگار بدم.
هوف
هوف
یه جورایی حتی دشمن ...
... تونست به نظر انسان بیاد...


Translation Team

... ــــــــ وییییش


ولی میدونی، اونا واقعا چندتا آزمایش جالب تو دانشگاه انجام دادن!


مثلا، اونا به نمونه آماری خودشون یه سری فیلم از سیلی زدن نشون دادن...
ها؟
داره درباره چی حرف میزنه؟
این یارو میدونه که یه تفنگ به سمتش نشونه گرفتم، درسته؟
و همه کسایی که اون فیلم دیدند واکنش ناخوشایندی نشون دادن چون مغزشون با درد اون فرد همدردی کرد.
و این یعنی ذات انسانها می‌خواد از خشونت دوری کنه.
ولی قضیه اینه...


اوه...


دوباره آزمایش رو انجام دادن، و این بار به بقیه گفتن «این مرد از معشوقه خـــودش کشیده میخوره چون بهش خیانت کرد».
فکر میکنی چه اتفاقی افتاد؟ وقتی فیلم دیدن، مغز افراد مورد آزمایش علائم لذت رو نشون داد!
منظورم اینه، تو رو نمیترسونه؟ اونا اصلا نمیدونستن که بهشون حقیقت رو گفتن یا دروغ. ولی وقتی این فکر به ذهنشون رفت، یه کار ۱۸۰ درجه متفاوت انجام دادن. عجیبه، درسته؟
دقیقا نمیدونم آمارشون چیه، ولی...


فقط چیزی که میخوای بگی رو بگو!
من فقط دارم میگم، احمقانه نیست؟ کل این جنـــگ بین شرق و غرب، همه‌ش به خاطر ناکامی‌های دیپلماتیکه.
پس چرا همه ما پادوهای بی ارزش باید کسایی باشیم که گندکاری اونا رو تمیز کنیم؟


Translation Team


اونا بهمون میگن از همدیگه متنفر بشیم.
پس ما می- جنگیم.
و وقتی بمیریم.
بی فایده- ترین چیز تو دنیاست.


آره، به جز اینکه شما استانیانی‌ها جنـگ رو شروع کردید.
توی شرق، میگن که غرب شروعش کرد.


میگن که اولین بمب اندازی لوون یه عملیات عـلامت اشتباهـــی بوده.
حتی شایعاتی هست که میگه وستالیس از کشورهای دیگه افـــرادی رو استخدام کرد تا ارتش استانیان رو وادار کنه انجامش بدن.


اون فقط یه پروپاگاندای رسوائه تا کشورت رو از دردسر نجات بده!
آره! آره، درسته، البته که همینه!
من فقط دارم میگم، چطور ممکنه چندتا پیاده نظام مثل ما حقیقت رو درباره چیزی بدونن


Translation Team


اون روز!
اون بمب گذاری !!!
اون بمبها همه ...
... دوست -های منو کشتن!
این حقیقت توئه!


......
خب، من دقیقا تو همون مسیر توئم!


Translation
Team




عمرا
اگه
باشی!
اینا
همه
-ش
تقصیر
جناح
شما-
ست!
همه
چیز رو از
دنیای من
دزدیدید!
اووخ!


و تو اون
هیولاهای
استانیانی رو
میشناسی؟
کارهای
شیطانی-
شون رو
دیدی،
آره؟


اوه،
دیدم
-شون.
همه جور
کارهای
شیطانی
رو دیدم.


برای
همینه که
همونجوری
جوابشون
رو میدم.
هعع
...


تا انتقام
مرگ-


وایی!


جوخه ارتش استانیانی که منو دنبال میکردن!
اهه ...
فقط باید سعی میکردی بهم شلیک کنی تا موقعیتمون رو لو بدی!
خب، امکان نداره بذارم منو بگیرن!
میبینم ـت!
برای سیگار ممنونم

لعنتی !!!

اووف ...

هوف! هوف!

این چیه ...؟

دارم چه غلطی میکنم ...؟





پس مجروح شدن، بلیط برگشتت از خط مقدم بود، ها؟

باید خوب باشه. خوش شانس هستی رولند.

سوار هواپیما شو و دعا کن.

ها ها!









وایسا ...

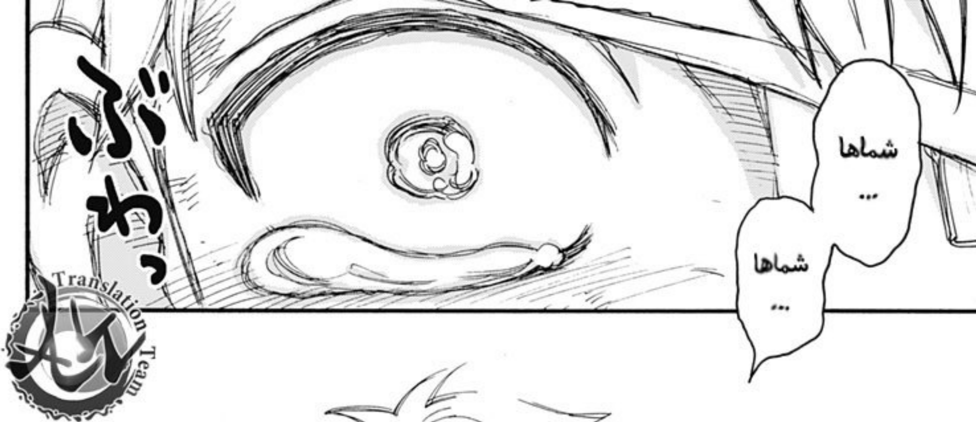
تو مشاور نیستی؟




ژنرال ؟؟
سر- جوخه ؟؟؟
سر- هنگ ؟؟


خودشه !!!!
うわあああ
مشاوره !!
امکان نداره! نمیشه!


همه جا رو بخاطرت گشتیم! وقتی نتونستیم پیدات کنیم، فکر کردیم مردی!
......
واقعا زنده ای! عالیه!
درب و داغونی ولی بازم
پشمام. بزرگ شدی !!!





وواه، هی بابا!! این اشکا چیه؟

ولی ...

هنوزم بعد اینهمه سال اشکت دم مشکته.




اولین بمب مستقیم خورد به انباری و همون انباری که...
خودم پیدا کردم تا توش بازی کنیم...
این همه مدت ...
... خودمو سرزنش میکردم ...
... به خاطر مرگ شماها.
درسته... و اون روز، نرفتی یه جای دیگه؟
رفت تا به تزئین شهر کمک کنه.
آره، همین بود! و ما هم اومدیم دنبالت.
همینکه رفتیم، بوووم.

منظورم اینه، اون روز چند تا از همکلاسی هام رو از دست دادم.
منم داداشم رفت.
ولی تو زنده موندی، مشاور، خدا رو شکر.
آره...

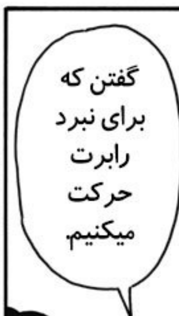
حالا بیاید پدر استانیانی‌ها رو دربیاریم !!!!
این بار، همه مون توی تیم وستالیس هستیم!
حتی اگه فقط سرباز صفر باشیم. ها ها ها!

وایسا! تو سرگروه-بانی؟!
اتفاقی بود! همه افسرهامون تو مبارزه میمردن، خب...
اوه پسرررر... بی ادبی منو ببخشید قربان!
تمومش کن! اهمیتی بهش نمیدم!


چیزی که میخوام ...
... اینه که مثل قبلا با شما خوش بگذرونم!


این آخر هفته بیکارید؟
تو شهر کناری یه رستوران خیلی خوب هست!
......


جوخه‌مون امشب حرکت میکنه.
گفتن که برای نبرد رابرت حرکت میکنیم.


که اینطور ...


هی، رولند! اون پیازا رو بیار اینجا!


رولند؟ ولی مگه اسمت که نبود؟


اوه... این فقط یه لقبه.


خب... هر وقت برگشتید بهم خبر بدید!
بهم قول بدید!
مطمئن باش!



بعدا،
فهمیدم
...



اگه جزئیات اون عملیات رو میدونستم، میتونستم جلوشون رو بگیرم؟

اگه میدونستم دشمن چه نقشه ای داره، میتونستم کل عملیات رو متوقف کنم؟

نه.

چنین قدرتی نداشتم.
نمیدونستم چجوری اینجور قدرتی پیدا کنم.
دیگه چیزی نمیدونستم.
هیچ وقت نمیدونستم.
دلیل واقعی اینکه چرا جنگ شروع شد رو نمیدونستم.
فکر میکردم ابدا جنگی اتفاق نمیوفته.
متقاعد شده بودم که تو بمب اندازی کشته شدن.
از دشمن بدون اینکه بدونم چرا متنفر شدم. بدون اینکه بدونم چرا یه تفنگ برداشتم. بدون اینکه بدونم چرا از کشورم اطاعت کردم.
بی خبری موهبت نیست.
بی- خبری یه ضعفه.
بی‌خبری یـــه گناهه.




Translation Team






این دنیا
یه پیاز
بزرگه.


؟
بزرگ و گرد،
با یه لایه کاذب
روی یکی دیگه.
و اگه این لایه‌ها
رو ببری...


... اشکت
در میاد.


متاسفم،
ولی اونا
جیره
ارتشه.
برای
فروش
نیستن.
پس
بهشون
دست
نزن.





رولند اسپوفی.

نه، وایسا.

یا ▇▇▇ بودی؟


!!
اسم واقعی منو میدونه...؟!


چون به سن قانونی نرسیده بودی از هویت یــه مرد بزرگتــر از خودت استفاده کردی تا وارد ارتش بشی
کار بزرگی کردی.
......


باعث تاسفه که دیدار مجدد با دوستــای قدیمی‌ت حیله کوچیکت رو برملا کرد.
در این دوره زمونه، با اینجور چیزا طرف رو برای جاسوس بودن بازجویی میکنن، میدونی.


تو... پلیس ارتشی؟
نه...


من اطلاعات ارتشم.
و اومدم که استخدامت کنم.



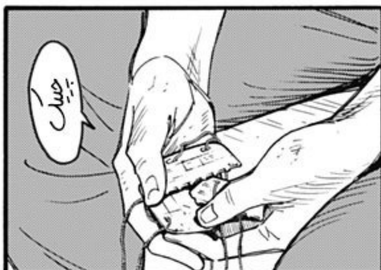

استعداد خوبـــی داری، سر- گروهبان اسپوفی.
ولی یه سلاحی هست که بهتر از تفنگ به کارت میاد.
اطلاعات.
قوی -ترین و ضروری -ترین سلاح.
در این دوره زمونه، هیچ کشوری بدون اون حتی نمیتونه شروع بـــه جنگیدن بکنه.

و باز، همیشه دستمون کوتاه ست.
میشه یه دستی به ما برسونی؟
که یعنی، بهمون ملحق شو.
یا برات دادگاه نظامی ترتیب میدم.
!!
امیدوارم موافقت کنی برای کمک.
بخاطر برنده شدن تو این جنگ.
کیفت رو جمع کن و تا ظهر سه شنبه تو ایستگاه جنوبی باش. لباس غیر نظامی بپوش.
وضعیت رو به افسر بالارتبه ت اطلاع میدم.

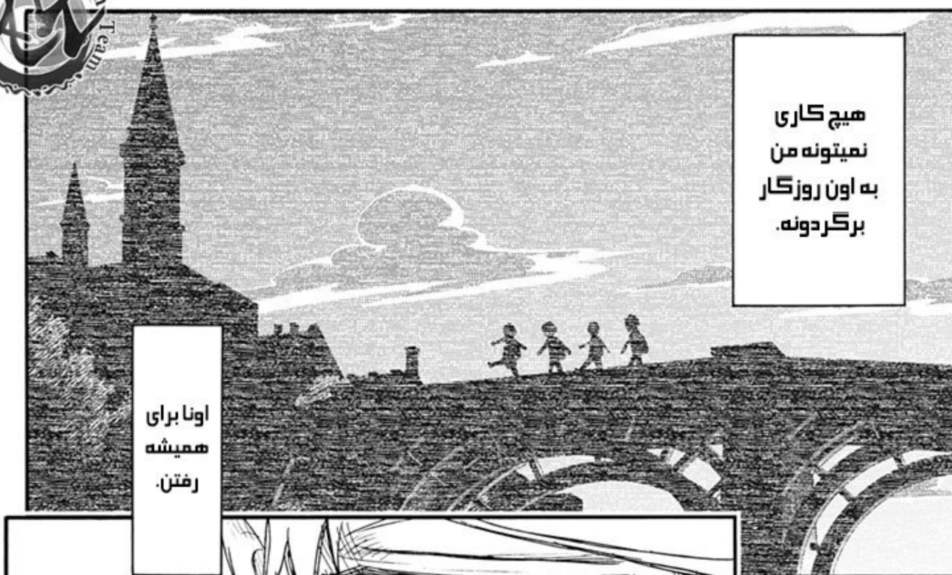







حتی با همه
اطلاعات
تو دنیا...
...
دیگه اونا
برنمیگردن

Translation Team

هیچ کاری
نمیتونه من
به اون روزگار
برگردونه.
اونا برای
همیشه
رفتن.




Translation Team


فکر کنم واقعا همونی هستی که میگی.
فرمانده گروهان بدون هیچ حرفی انتقال منو قبول کرد.
منو باور نکردی؟



خوبه.
زیرکانه -ست که مشکوک باشی.
تو خط کاری ما حتی نمیشه به چشم خودت اعتماد کنی.



این همه چیزیه که از سربازخونه آوردی؟
آره.



بده بهم.



هی!



سر- جوخه اسپوفی ... یا درواقع
تو باید اسم و مقامت رو هم بندازی دور. بخاطر کشورت، بایـد یه سایه بشی.



Translation Team



بهرحال دیگه کسی نیست که اون اسم رو بدونه.
پس اهمیتی نمیدم.


و مسئله ...
کشورم و بردن این جنگ...
درباره این چیزا هم اهمیتی نمیدم.


ها؟
پس برای چی اینجایی؟


Translation Team

وییی!
ها ها!

دلیلی
نداره.

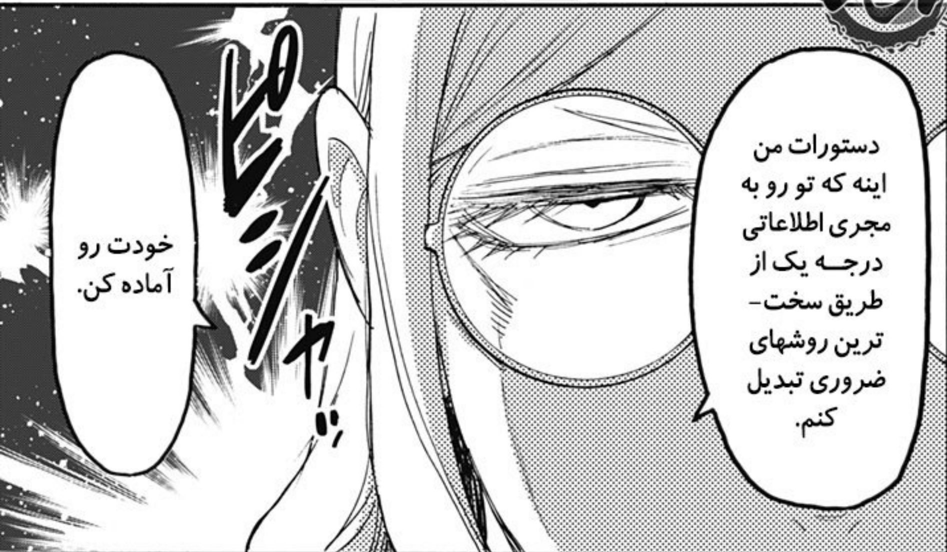
اصلا
دلیلی
ندارم.






من افسر
فرمانده
جدیدت
میشم.
ピシッ


Translation Team


دستورات من
اینه که تو رو به
مجری اطلاعاتی
درجـه یک از
طریق سخت-
ترین روشهای
ضروری تبدیل
کنم.
ピシャッ
خودت رو
آماده کن.


ゴロ ゴロ
ピシャーン
うわあああああ


ガばっ
اههه!


هوف!
هوف!
اوه، خوبه. بیدار شدی.
انقدر خودت به مبل مالیدی که نصف رو مبلی سوخت!!


اینجا دیگه کدوم گوری...؟
اوه، درسته.
خونه «لوید»...؟


چرا حس میکنم جایی بودم که خیلی وقته ندیدم؟
چرا بوی خون و غبار و پودر باروت رو حس میکنم؟


خواب بدی دیدی، بابایی؟
نه... یادم نمیاد.

نوازش

نوازش



نازی، نازی.

اشکالی نداره. چیزی برای ترسیدن نیست..

تـ تمومش کن. من خوبم.

بگذریم چرا رو مبل خوابم برد ...؟

?

یه رعد تونیتروس گرفتم، و حالت بد شد.


نهعه! بابای بدجنس برگشته!!
هنوز عصبانی نشدم.


متاسفم گند زدم، بابایی.


درسته ...
هعی ...
استرس ناشی از آسیب به عملیات استریکس دیگ
......




Translation Team


ولی تو رو به دامیان نزدیک‌تـر کرد، درسته ؟؟
آره
نقشه دوم داره خوب پیش میره !!!



خب، این خوبه، فکر نمیکنی؟



دوستا مهمن.

قدرشون رو بدون.









هه هه... به نظر بهتره زودتـــر شام رو آماده کنم.

و-وا ف!

اوه، درسته.

هنوز کلی پیاز داریم. چی درست کنم؟

سوووووپ! سوووووپ تند!





嘘で守る暖かい未来——…

次回5月30日(月)配信予定!

SPY×FAMILY
スパイファミリー

ماموریت ۶۳

遠藤達哉

芸術は国を繋ぐ…！

جوناس ولمن، خواننده اپرای معـروف سابق....

... برنامه اش را برای سفر به وستالیس در ۱۳-ام برای رویداد تبادل فرهنگی اعلام کرده.

به علت محبوبیت فوق العاده او، حتی در وستالیس، خیل عظیمی امیدوارند اجرای او روابط شرق- غرب را بهبود بخشد. عده ای تا به این حد پیش رفته اند که لقب « جارچی صلح» را به خواننده داده اند.



اتحاد
هفتگی

مقاله اختصاصی
جوناس
ولمن

SCANDALS!!

JONAS WELLMAN

انحصاری: روابط
نامشروع ولمن
فاش شد!

درباره اینکه چگونه
او اطلاعات محرمانه را
برای معشوقه غربی اش
فاش کرد بخوانید!

روابط جنایی سازماندهی شده
ولمن برملا شد! آیا روسای
جنایتکار نخ های سفر «تبادل
فرهنگی» او را کنترل میکنند؟

بمب خبری از سمت معشوقه
ولمن: خواننده اعلام میکند
استانیانی ها «شامپانزه های
بی فرهنگی هستند که
نمیتوانند قدر موسیقی او را
بدانند.» . محبوبیت مردمی کم
«دلیل اصلی ست که او مشتاق
اجرا در وستالیس است.»

اتهام های شوکه کننده:
تهدید های بیشمار ولمن
نسبت به همکاران جدید.

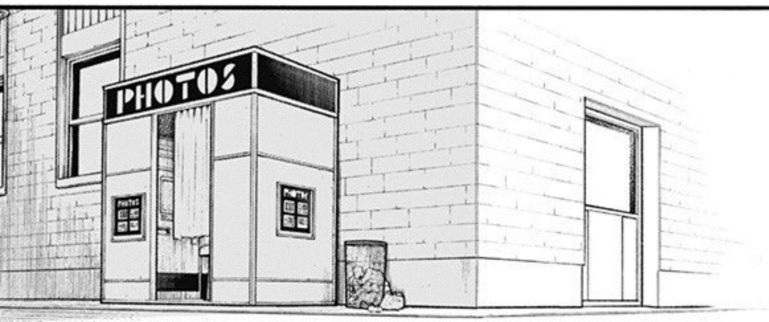
برنامه ریز رویداد: سیاستمدارها
همه چیز را فاش میکند، ولمن
تقاضای حقوق زیادی میکند.
«او به صلح اهمیتی نمیدهد.»

گذشته سیاه ولمن از
بی احترامی به کهنه
سربازهای جنگی معلول


گزارشها
حقیقت دارن،
آقای ولمن؟
آقای ولمن،
میخواید
عقب نشینی
کنید؟!
هم وطن
-هاتون
جواب
میخوان!
تو فقط یه
آشغال
کثیفی!
バシャシャシャ


همه این
داستانا
بی‌پایه و
اساسن!


Translation
Team


PHOTOS



باورتون میشه این مرد چقدر پسته؟!



Translation Team



WEEKLY UNIFY
JONAS WELLMAN
چه «جارچی صلحی» هم شده !!
اگه الان به وستالیس بیاد، روابط بین شرق و غرب حتی بدتر از قبل میشه!



هر اقدامی لازمه انجام بده تا مطمئن شی اخبار این رسوایی به غرب نرسه.



این لحظه دیگه کی به این اهمیت میده؟ نمیخوام این عوضی اصلا نزدیک کشورمون بشه!



カッ
カッ


هر اقدامی که لازمه ...
... انجام بده.


......
بـ بله، خانوم.


چند وقته تو این خـط کاری هستی؟

اه... الان دیگه دو سال شده.

پس چرا اینقدر درباره‌ش ناراحتی؟

تخ تخ تخ

کی ناراحت نمیشه؟

مردم هم تو غرب و هم شرق جنگیدن تا این رویداد تبادل فرهنگی برگذار بشه.

و حالا همه اون کارها به هیچ تبدیل شده.

نه که من کاری کرده باشم...

کار ما اینه که مطمئن شیم تلاشهای اونا بی‌نتیجه نمونه.

غرب مشتاقانه منتظر دیدار آقای ولمنه.

اینو میدونم، ولـی الان اوضاع تغییر کرده...

واقعا اینقدر از جوناس ولمن بدت میاد؟

معلومه که بدم میاد! مدیر، واقعا هیچ کدوم از این مقاله ها رو نخوندی؟

الان دیگه هرکسی تو استانیا از این مرد بدش میاد!

تپ تپ

دقیقا چند درصد جمعیت بدشون میاد؟ در مجموع چند نفر؟

اینطوری که تو با اطمینان حرف میزنی احتمالا سند و مدرک داری؟


خب
...
باید به هر چیز کوچیکی گیر بده؛
اون روزنامه درجه سه‌ای که اینور اونور میچرخونی...


Translation Team


WEEKLY UNIFY
SPECIAL FEATURE
JONAS WELLMAN
... قدیمی های جناح راستن که طی جنگ به عنوان سخنگو برای حذب اتحاد ملی رفتار میکردن.
و «معشوقه» و اون فرد دولتی بـی‌نام که منبع این اطلاعات هست همه مشکوکن.


فکر میکنید همه اینا رو از خودشون ساختن؟
نمی- دونم.
ممکنه درست باشه. یا ممکنه توسط افـرادی که مشتاق روابط صمیمانه شرق و غرب نیستن تفت داده شده باشن.


خب، نظر من روی این مرد اینه که یه عوضی بزرگه ...
با تجربه ناچیز تو، نمیخوام نظرت رو درباره چیزی بدونم. یه تازه کار مثه تو باید روی منطق شهودی کار کنه.
باید ببینیم مردم چی فکر میکنن.
حالم رو بهم میزنه.
اونا باید اون عوضی رو بندازن تو زندون.


هیچ وقت یادت
نره زندگی ها
ممکنه...


... به یه مقدار
کوچیک اطلاعات
وابسته باشن.


Translation Team

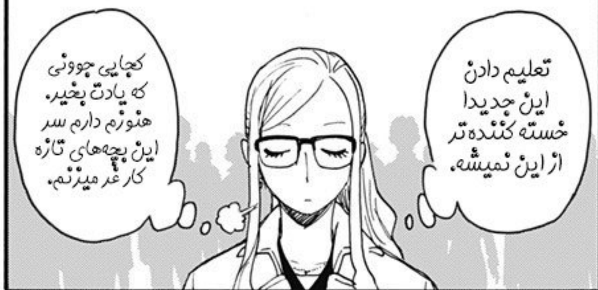

و دقیقا درباره
همین موضوع،
مدیر...
تپ تپ


یه نامه
تهدید به
مرگ؟
مرگ
رذلی
بر
میانجیگری
که
غرب و
شرق
بین
باشد
من
شمشیر
عدالت
به نظر به
سالن اپرا
فرستاده
شده.


«مرگ بر رذلی که بین شرق و غرب میانجیگری کنه. من شمـــشیر عدالت خواهم بود.»
کی ممکنه همچین چیزی رو فرستاده باشه؟
فـ‌فکر میکنید باید اینو جدی بگیریم؟
منظورم اینه، این فقط خیلی ...


رسانه‌ها دیگه تا الان دیوونه این شدن.
برید هرچیزی که پلیس میدونه رو دربیارید.
اه... واقعا قراره درباره‌ش تحقیق کنیم؟ مـن که میگم ۹۰ درصد یه نامه الکیه ...


اگه حتی ۱۰ درصد این نامه درست باشه و این واقعه منجر به جنگ بشه بازم در مورد آمار و احتمالات حرف میزنی؟
هپ ...
بعلاه، اگه ما مراقب این فرد باشیم میتونه شرق رو بهمون مدیون کنه.
من میرم به سفارت تا اطلاعات لازم برای تغییرات نقشه‌هامون رو بهشون بگم
چندتا کار دیگه هم دارم، پس تا وقتی نیستم رو شما حساب میکنم .
تپ تپ


تعلیم دادن این جدیدا خسته کننده تر از این نمیشه.
کجایی جوونی که یادت بخیر. هنوزم دارم سر این بچه‌های تازه کار غر میزنم.


چپ چپ


چندبار باید بگم ؟!


همه چیز رو با دید سیاه یا سفید نبین.
و یاد بگیر که چیزی رو توجیه نکنی!
سعی نکن همه چیز رو تو چهارچوب از قبل تعیین شده خودت قرار بدی.
اون مغزت فقط برای نمایشه؟ اره؟
هیع...


وقتی توایلایت رو تمرین میدادم، خیلی مهربون بودم!
هه هه. عجب خاطراتی





اونها کاملا شایعات جوناس ولمن رو رد کردن!

ووپ

آره، میدونم. ما مدرکی رو تو مرحله ویرایش مجله قرار دادیم.

ولی باید این رو ببینید!

زنهایی که قرار بود فرضا معشوقه-ش باشن همگی حرفشون رو پس گرفتن! اونا گفتن که پول گرفتن که درباره‌ش دروغ بگن!

اونا حتی مدرکی دارن که کل این ماجرا یه جور کمپین برای لکه دار کردن ولمن بوده!

میگه که تقریبا هر کسی که برخلافش حرف زده تحت فشار تندروهای بعد جنگ بودن-

JONAS W

دیدار مخفیانه معشوقه منتسب با مامور حذب اتحاد.

همونطوری که گفتم، از قبل خوندمش.


بیشتر، اونا میگن ولمن قراره اجرتش برای اجراش تو رویداد فرهنگی رو رد کنه.
میگم، چه مرد بزرگیه، درسته؟
از اول هم میدونستم که یه چیزی درباره همه این شایعات ناجور بود.


LIVE
به دنبال حقیقت، گزارشگرها دوباره در بیرون دفتر ولمن جمع شدن–
اه، فقط به این احمقا نگاه کن، از روی ناآگاهی محض به ولمن حمله میکنن.
......


این برای چی بود؟!


خب، وقتی اون مقاله بیرون بیاد، دیگه نباید نگران این باشیم که کی نامه تهدید به مرگ رو فرستاد.
نه.


کسی که تهدید اینجوری میکنه دنیا رو فقـــط جـــوری که میخواد میبینه.
چیزی توهم‌شون رو نابود نمیکنه.

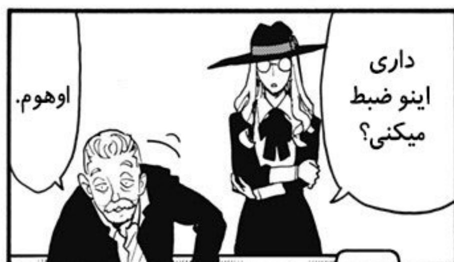

فکر میکنید
اونا ممکنه
هنوزم انجامش
بدن؟


LIVE
ザワ
ザワ
همونطور که
میبینید، گروهی
از معترضان ضد
ولمن امروز در
جمعیت هستن.
بین معترضان
و نامه تهدید به
مرگ اخیر، امنیت
اطراف ولمن
تشدید شده.


!


Translation Team


عذر
خواهی کن
باید تقاص
پس بده!


داری
اینو ضبط
میکنی؟
اوهوم.


محافظا باید
از امنیت
فالانکس
باشن؟
キュル
キュル
キュル
بله.


اون محافظ عقبی.
اون یه باتوم نداره.
فالانکس کسی رو بدون باتوم سر کار نمیفرسته.


و اون داره تو چنین وقتی تو اون مسیر گشت زنی چیکار میکنه؟
مسیر گشت زنی شون رو میدونی؟
اونجا آشوبه. شاید درباره اینکه کجا قراره باشه گیج شده؟


دفتر ولمن تو منطقه ۴ ئه، درسته؟
درسته. کباب نزدیک -ترینه.


سلام، کبابی غروب در غرب اصلیه.
KEBAB


«تحویل، تحویل.»
سه تا کباب تند و دوتا کباب شکلاتی نعنایی میخوام.
محافظ از شرکت ف، موی قهوه ای، قد حدودا ۱۶۰
کسی که پشت باجه تلفنه.
لطفا کچاپ هم باشه.
!


دستورتون
دریافت شد،
خانوم.


ما هم
میریم
اونجا.
چی،
واقعا
؟!

نباید
به توایلایت
خبر بدیم
...؟
اون به استراحت
نیاز داره. شنیدم
که چند روز قبل
تو خونه خودش
پس افتاد.

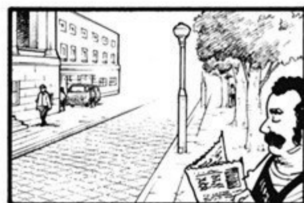

ざわ
ざわ
ざわ


بخاطر حفظ جونت، پلیس ازمون خواسته که دفتر رو ترک نکنیم.
ولی مهمونی امشب چی میشه؟


مشکلی نباید باشه. مطمئنا به اندازه کافی محافظ داریم.
میتونیم از در عقب بریم که از رسانه‌ها دور باشیم.
خیلی خب ...


ざわ
ざわ


......




!

キュル
キュル

キュル
キュル
عدالت
عدالت










Translation Team




کباب! مشتری کجاست ؟!


مشکل داریم. ولمن از در عقب بیرون اومد.
مشتری داره آماده شلیک میشه!
!!


الان برید! ولمن رو از اون دور کنید!
بله خانوم !!


بفرمایید قربان!
کباب شکلاتی نعنایی -تون رو آوردم!
ها؟!
مـ-من اینو سفارش ندادم!


این یارو میخواد یه کاری کنه!
ووا‌ه، هی! فقط دارم تحویل میدم! بیاید بگیریدش!
اهه ...
و دارم بهت میگم، چیزی سفارش ندادیم! از اینجا برو!
ぐいっ


カッ
カッ
カッ


ها !؟
پلیس ....!؟
هعع ...
パチン
تو شمشیر عدالت...
...باقی نمی-مونی !!!


همم. درباره‌ش مطمئنی؟


Translation Team


がしっ
وواه
...
چونه ش باید شکسته باشه


ささーっ
人騒がせな!!
متاسفم،
اشتباه از من
بود! فکر کنم
اشتباهی
اومدم



Translation Team
فرودگاه برلینت



خواننده استانیانی تا لحظاتی دیگر به وستالیس میره.
وقتی که از اتهاماتش تبرئه شده، ولمن به نظر روحیه بالایی دارد وقتی دستانش را برای جمعیت تکان میدهد.



مشکلی پیش اومده، منشی شروود؟



دیروز زیاد کار کردم و شونه‌م آسیب دید. تو این سن باید حواسم جم باشه... آهاهاها ...
هاها! میدونم چی میگی. ولی بیا خوشگذرونی رو بذاریم بعد اینکه رویداد تبادل فرهنگی به آرومی تموم میشه، باشه؟


PHOTOS
خب، رسما اعلام شد که اون محافظ کسی بود که نامه تهدید به مرگ رو فرستاد.


پنس کارمر، ۵۲ ساله، سرباز سابق که بعد جنگ از کاری به کار دیگه میرفت، چندین بار به خاطر حمله دستگیر شده.
گفته باید بخاطر مردم «فاسد رو تنبیه» میکرده.
چی باعث شده فکر کنه میتونه خودش رو به عنوان نماینده منصوب کنه؟


فکر کنم، روح جنگ.
این جور چیزا میتونه وقتی اتفاق بیوفته که غرور زیادی بخاطـــر مبارزه برای صلح برداری.
PANC


بعضی وقتها باید مراقب خودمون باشیم ...


خب، از همه اینا یه چیز یاد گرفتم.

بخاطر بی‌توجهی خودم اشتباه کردم.
و تقریبا اجازه دادم مرد بیگناهی بخاطــرش آسیب ببینه.
دیگه اجازه نمیدم اینجوری گول بخورم!








عجب دنیاییه، فکر میکنی کسی رو میشناسی، ولی هیچ وقت نمیشناسی.
آه... ولی مقاله، یادته؟ همه اتهامات رو برگردوند. این مقاله!
خب، حقیقت هرچی باشه، خوشحالم که اونا تونستن بدون حادثه‌ای تبادل فرهنگی شرق و غرب رو برگذار کنن.
قسم میخورم، اگه یه بار دیگه قرار باشه کمربندم روی کسی بکشم خیلی زود کارش تموم میکنم
اهه ...
ولی ...
این ...


باشه، ولی جدی! حقیقت چیه؟
منظورم اینه چه خبره؟!
اینقدر منتظر جواب آسون نباش که بیاد سمتت، تازه کار.


Translation Team


از اون مغزت استفاده کن تا خودت به جواب برسی.

SPY×FAMILY

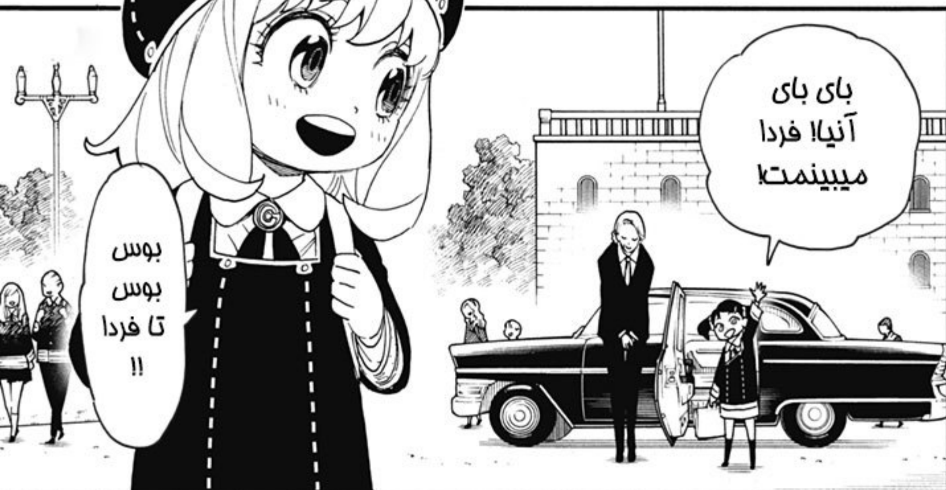
スパイファミリー

ماموریت ۶۴

دینگ دینگ

いつもの平和な下校……と思っ

遠藤達哉

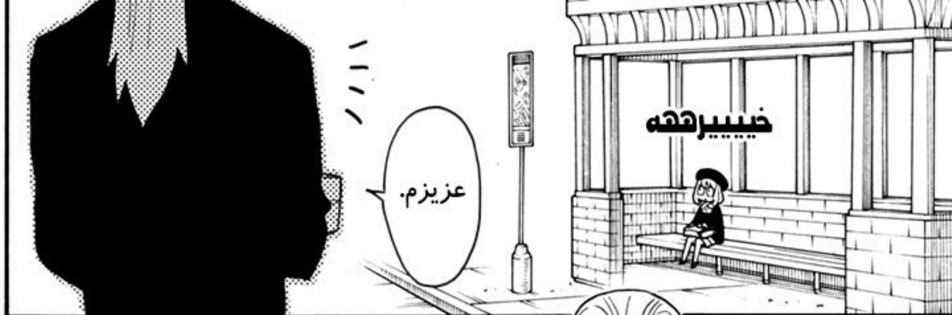











خیییرههه
عزیزم.


دوشیزه فورجر اینجا چیکار میکنید؟
فکر نکنم اتوبوس بعدی فعلا بیاد.
مدیر؟

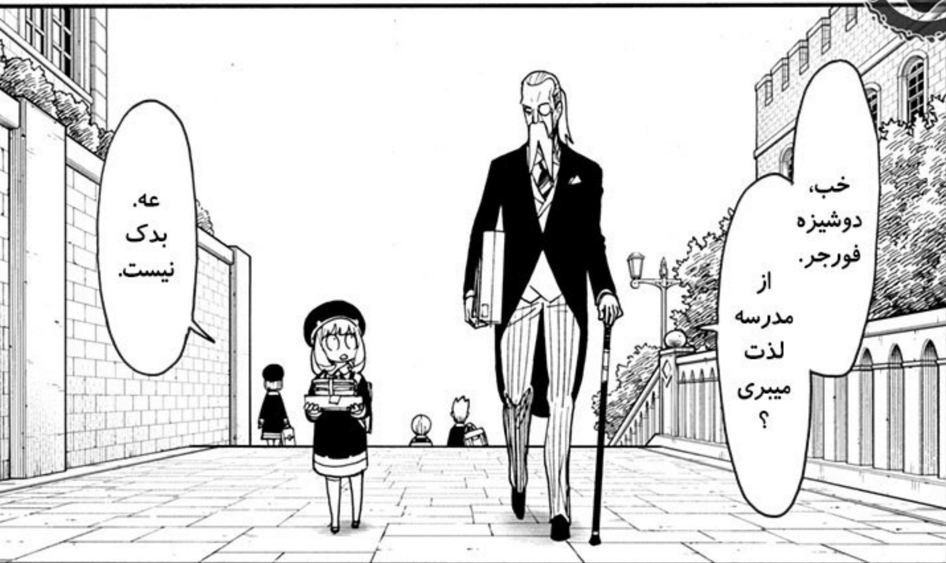

من تنهام، پس جایی نیست که برم.
اه، فهمیدم. پس دوشیزه بلکبل دیگه رفته.




اگه وقت اضافه داری، پس میشه بیای بهم کمک کنی و این وسایل مدرسه رو ببریم؟
وظایف مربوط به مدیریت شما بچه -های ابتدایی بعضی وقتا برام زیاد از حد میشه.
خب، یه جورایی سرم با هیچ کاری نکـــردن مشغوله.
ببخشید.


اینقدر بدخلقی نکن.
مطمئنم وقتی کارمون تموم شد میتونم چایی کیک درست کنم.
چایی کیک!


تپ تپ
تپ تپ


خب، دوشیزه فورجر. از مدرسه لذت میبری؟
عه. بدک نیست.


وایسید... تو دردسر میوفتم اگه بگم خوشم نمیاد؟
نخاله کلاس میشم !؟!
هم؟ نه، البته که نه.


من خودم تو نوجوونی تو دوست پیدا کردن مشکل داشتم، بخاطر همین، مدرسه رفتن برام رضایت بخش نبود.


مرد بیچاره. ناراحت نباش، مدیر!
امم، آره... خب.


حالا که حرفش پیش اومد اگه مشکلی داری میتونی دربارەش صحبت کنی شاید این کار کمکت کنه.
میدونم شجاعت زیادی میخواد که در موردش حرف بزنی، ولـــی من همیشه اینجام، اگه بخوای میتونی بیای و باهم حرف بزنیم


ها؟ من خوبم. همه چیز عالیه.


بوووووووم
هیچ وقت
دانش آموزی
رو ندیدم که بعد
گرفتن آذرخش
تونیتروس اینقدر
روحیه ش بالا
باشه!
علیرغم اون
دوتا آذرخش چه
اعتماد بنفس
و انگیزه ی
فوق العاده ای!
دوشیزه فورجر!
الگانت مثبت!


Translation Team


بووووووم
اوه نه،
درسته.
رعد و
برق ها رو
کلا یادم
رفت!


یه لحظه مثل احمقا
فکر کردم باید
پا پیش بذارم و
مثل معلما حس
همدردی داشته
باشم.
اوه-
اوه
...
اصلا نیاز
نبود به خودم
زحمت بدم،
همم.


بدبخت
شدم،
چایی کیک
پرید؟!
اوههه، الان که
فکرش میکنم یکم
بخاطر گرفتن اون
دو تا رعد و برق
تونیتروس ناراحت
شدم...


که اینطور؟
ناراحت؟
اه، خیالم راحت شد، پس بالاخره درست حدس زدم.
آخیش...


اگه اشتباه نکنم آذرخش تونیتروس دفعه قبلی بخاطر فراموش کردن یه دستمال بود؟
گرفتن
اوهوم، بخاطر همین هر روز کلی دستمال میارم !


Translation Team


ولی قضیه این نیست، دوشیزه فورجر.
دستمالها خودشون قضیه اصلــی نیستن، بلکه رویکرد کلی فرد نسبت به آماده بودنه.
ها؟


یکی از ستون های اصلی الگانس و نجابت حفظ کردن رویکرد درست و پافشاری لازم و توجه کافی به مسائل آماده سازیه.
روشهای بانو اشلاگ ممکنه کمی سختگیرانه باشه، ولی دانش‌آموزهای سال اولی وقتی به زندگی مدرسه‌ای خو میگیرن تمایل دارن توجه شون رو از دست بدن. برای همین ملاقاتهای بانو اشلاگ برای ایجاد تمرکز دوباره در بدنه دانش آموزاست. (امیدوارم.)


......
ها؟





*مترجم: حاجی منم با اینهمه کلمه قلنبه سلنبه ای که گفتی نفهمیدم








اوه؟ پس میخوای یه دانش آموز ایمپریال بشی؟
اون جاه طلبه، اگه چیز دیگه‌ای نباشه.
چیز دیگه ...؟


چرا ستاره استلا میخوای؟ امیدواری با دانش-آموز ایمپریال شدن به چی برسی؟
امم ...
برای ماموریت بابایی میخوامشون ...
اه، خب ...




قضیه اینه ...
خیلی باحالن !!


مطلقا سطحی و کوته فکر !!!
هححح
خیلی سطحی!

طی مصاحبه، گفتی که میخوای مثل مدیر بشی، نگفتی؟

این چیزی نیست که بهت انگیزه بده؟!

اه ...

من گفتم؟

خـ خب، قضیه اینه که، من اون ستاره‌های استلا رو میخوام، و الان هم میخوامشون.

و بعد میتونم با غول آخر رو به رو بشم!





دوشیزه فورجر نباید ستاره‌های استلا و بورسیه ایمپریال رو خیلی سطحی بگیری.

اونها نشانه‌های شهرت آکادمی ادن طی پنج قرن هستن.



اینا چهره دانش آموزهاییه که با پشتکار و درس خوندن موجب شهرت و بزرگی شدن.




از طریق
ممارست
و تلاش
خستگی
ناپذیر
... و خود
کنترلی بدون
تزلزل...
و با انگیزه-
های قوی که در
مقابل شکست
سر تعظیم فرود
نیاوردن ...
و با جلا دادن
خودشون و رقابت
و همکاری...


... همگی اونها
تونستن عنوان
«محقق ایمپریال»
رو بدست بیارن.


دوشیزه
فورجر
چیزی به
این مهمی
یه شبه به
دست نمیاد


پس
این شبیه
ماموریت منه،
ها؟
باید
هر روز یه
کم بیشتر
تلاش کنم.



فکر میکنید یه روزی ...
... منم میتونم یکی از اونا بشم ؟؟



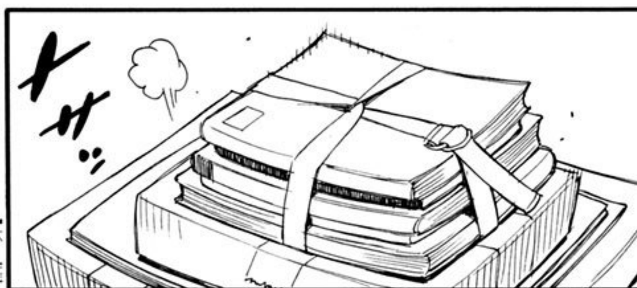
این...
... سوالی نیست که من بتونم جواب بدم.
به هر دانش آموز بستگی داره.
و، بعضی وقتها، ممکنه شانس دخیل باشه.



ولی دلیلی برای عجله نیست.
سالهای ابتدایی آموزش مربوط به ساختن پایه و اساسه.
نه فقط در مطالعات، بلکه در ورزش و عادت‌های شخصی.
مثل عزت نفس و همچنین معنویت.
و اینکه هر روز روی رفتارهای مناسب و نیک تمرکز کنی.
هنن ...


درسته که باید از آذرخش -های تونیتروست پشیمون و نادم باشی ، ولی اجازه نده ناامیدت کنه.
هر کسی طی زندگی چندباری اشتباه میکنه.
برای نمونه، این شخص رو ببین که اینجاست، طرف شیش تا اذرخش تونیتروس داشت.
ها!

به خودت ایمان داشته باش، دوشیزه فورجر.
همونطور که من به قدرت الگانست ایمان دارم.
باشد!

Translation Team


ممنونم، یاری گر کوچک من.
چایی کیک! چایی کیک!
فراموش نکردم.



همم... خیلی خوبه.
ملچ مولوچ
حتی این کیک‌هایی که میخوری رو هم یه دانش آموز ایمپریال سابق آکادمی ادن درست کرده.
اونها سالها و سالها برای بهتر کردن دستور پخت صرف کردن.
میتونی عمق مزه‌ش رو حس کنی؟
خوشم میاد که شیرینن!
چقدر سطحی!



دوست داری تا سوالهایی که تو امتحان دیروز جا انداختی رو مرور کنیم؟
مطمئنم میتونم هر چقدر وقت بخواد صرف کنـ
چایی کیکم رو خوردم، پس میرم خونه.
خعلیی ممنون!
امروز اسپای وارز پخش میشه!



Translation Team



آموزش...
... هیچ وقت ساده نیست...
باشه ...


غیییژ
بابایی! مامانی! من اومدم خونه!
امروز دیر کردی.


بهتره دیگه شام بخوریم.
لرزیدن
لرزیدن
لرزیدن
اوه، آره. درسته.
واق


ماموریت اضافه امروز وحشت انگیز بود...
بهت قبلا مرخصی دادم.
حالا کار کن!
اهه ...


باورم نمیشه هدف امروز چقدر دردسر داشت...
غررر
غررر
هیییی
...


بابایی و مامانی هم امروز خیلی کار کردن...


キッ


بابایی! بعد شام، تو درس خوندن بهم کمک میکنی؟
امروز اسپای وارز نمیبینم.
ها؟ چرا یهویی ...؟
چ


نگو که تو...
اوه نه...
یه وعد تونیترو —س دیگه ...
لرزیدن لرزیدن لرزیدن لرزیدن لرزیدن لرزیدن


Translation Team


لوید، نه! با من بمون!
......
次回7月11日(月)配信予定!

SPY×FAMILY

ماموریت ۶۵



نوشته تاتسویا اندو

هی، آنیا.

میخوام برم یه کم خرید کنم. چیزی هست که بخوای برات بگیرم؟





خب،سعی میکنم پیداش کنم.
اوه، و یه چیز دیگه!



پسر سای-آن گفته یه کیک خفن برام میگیره ولی نگرفت.
اونم بهم مدیونه !!!
خیانت -کار کیکی.
ایی.
برات یه کیک خفن میخرم. بهترین کیکی که خوردی!
اون هیچ وقت چنین چیزی نگفت.



باشه، خفن‌ترین کیک و چایی کیک تردی که بتونم پیدا میکنم.
هورا!!!
هنچ =



Translation Team



هه هه! خوبه که میبینم آنیا و دامیان خوب با هم کنار میان.
بعد اینکه آنیا بهش مشت زد خیلی ترسیدم. همه -ش تقصیر من بود که بهش تمرین دادم.



ولی شاید اینجوری دعوا کردن باعث شد دوستای بهتری بشن ...
نه، احتمالا نه. این بخاطر تلاش سخت آنیا برای درست کردن اوضاعه.
و به عنوان مادر، باید سخت‌تر تلاش کنم !!!
Translation Team



میتونم با پیدا کردن اون کیک‌هایی که میخواد شروع کنم.
ولی کجا پیدا -شون کنم؟
نگاه



و کوکی ساندویچ -های خامه‌ای بهترینن.
اونا رو خوردم!



اوه، سلام، خانوم فورجر.
میری خرید؟
اوه... ام، عصر بخیر.



!



این خانوما باید بهترین قنادی تو شهر رو بشناسن!
ممکنه ...


نمیدونی کجا باید تردترین چایی کیک رو بگیری؟
همه مادرای درست و حسابی این میدونن؟!
یه چیزی اینجا عجیبه !!!
اه!


ولش کنید! ببخشیدد دددددد!
ووووش
?


Translation Team


ها‌ها‌ها!
به اون جای جدید تو خیابون لیندون رفتی؟
عالی نیست؟!


ایپی ...
نزدیک بود گزارشمو به پلیس مخفی بدن!
تپ تپ


چقدر دیگه طول میکشه...
... تا بتونم مثل بقیه تو نقش نرمال بازی کردن خوب بشم؟
مترو
دروازه دولت


Translation Team


بقیه کجا عادی بودن رو یاد گرفتم؟
والدینشون بهشون یاد دادن؟
فکر کنم من فقط...


نه! ناامید نشو، یور!
باید بخاطر کارت خوب بمونی!
همف!


اوه! شاید یه پاساژ بهترین کیک رو داشته باشه؟



اهه... هیچ وقت تنهایی به اینجاها نمیرم. خیلی استرس آوره...

オドオド



خط چشم‌های چشمگیر جدید داریم.

ها؟!

شوکه شدن



چشمهای خیره کننده [تحت اللفظی: سوراخ کننده] الان در دسترسه.

چی؟ دارن یه سلاح مخفی برای سوراخ کردن چشم‌ها میفروشن؟ نه، نه، نباید بخرم!

باید تظاهر کنم که یه آدم معمولی‌ام!

من، اوم... به سلاح‌ها علاقه‌ای ندارم. دنبال قنادی هستم ...



فکر کنم شایعات درستن. مغازه های پاساژ خیلی ترسناکن!

برای کسی مثل من، اینجا یه زمین مین، از تله ها و وسوسه هاست. یور بر نفست غلبه کن!! سریع چیزی که میخوای رو بخر و فورا برگرد!



لرزیدن

لرزیدن







اه ...

خانوم مراقب باشید!

اوه، نه!

パシッ

ぐいん

シャッ

ビュッ

シャキーン



حالتون خوبه؟


چقدر عالی!
ها؟!


واقعا عالی هستی! ویش ویش وووش- هیچ فرد عادی اینجوری نیست !!!!
اه- اوه
خانوم! خانوم، صدمه دیدید؟


باید ورزشکار باشی، درست میگم؟
از این طرفایی ؟
وای! مـ من فقط یه زن خونه دارم! اومدم که کیک بخرم!
پس امروز کاری نداری؟ یه لطفی میکنی و امــروز بهم ملحق بشی؟
نه، باید اون کیکها رو بخرم، پس...
گفتی کیک؟


خب، هرچقدر میخوای بردار!
چی؟
به عنوان نشانی از قدردانی من بدون!
همه اینا کیکن؟


Translation Team
نظرت چیه؟
لطفا غریبه مهربون و چالاک، پیشنهاد بانوی منو قبول کن...
... تا بتونیم بیشتر بهت جایزه بدیم!
ها؟
ها؟
سالن ورزش

シャキーン

چی؟!

اه... چی؟

خیلی بهت میاد!

چرا اینو پوشیدم؟!

ملیندا، این همون کسی که میگفتی؟

این گفتی خوبه ؟!

آره، خودشه

چی ؟!



به عنوان انجمن بانوان میهن پرست، تو همه جور خدمات اجتماعی شرکت میکنیم، از جمله لیگ والیبال مادران!

لطفا، بفرمایید.

دوستان اینجا همه مادرانی هستن که تو برلینت زندگی میکنن.


تیم شمال همیشه شکست -مون میده! باید بهمون کمک کنی تا ببریم!
تو والیبال تجربه داری؟
اه... هیچی... ندارم.
جدی؟ هیچی؟
ام... والیبال بازی کردن کار راحت و عادیه؟
لیگ والیبال مادران کلی هیجان داره!


Translation Team


پس والیبال «عادیه»
فـ فهمیدم. پس تمام تلاشم رو میکنم!
تا وقتی که تا شام خونه باشم.
عالیه! ممنون از لطفت.


ولی... مگه نگفت که قبلا هیچ وقت بازی نکرده؟
اوه، نگران نباش. اون خیلی ورزشکاره!
بذار یه دور قوانین رو بهت بگم.
اه... باشه!
ولی اول، اسمت چیه؟
یـ یور فورجر.


سوووت
!؟









فکر کنم ...دریافت خوبی بود. فقط یکم بالا بود.

...



هيى-
يااا!!

آره! زدم!

این کاری بود که باید میکردم، درسته؟!

اه...

......

......

......

ظاهرا این کاری نبود که باید میکردم...!

یور، این عالی بود! تو فوق-العاده‌ای!

بود؟!

ولی خلاف قوانینه که یه نفر دوبار پشت هم به توپ ضربه بزنه.

پس حواست باشه!

متاسفم ...

فقط یه ضربه... فقط یه ضربه...


حالا
!!!

ووووش ووووش ووووش ووووش

Translation Team

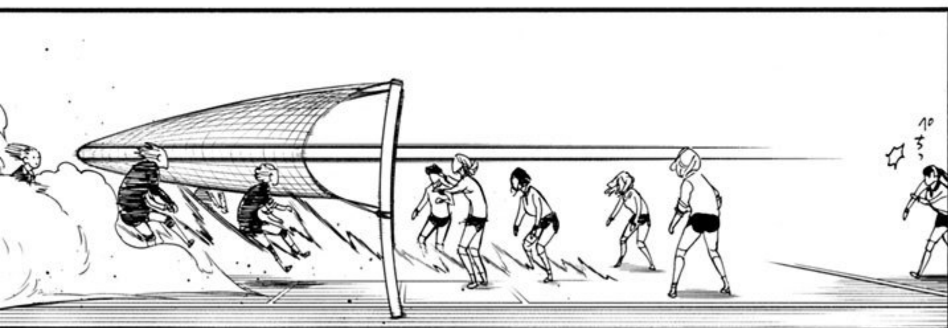
این دفعه
درست زدم،
مگه نه؟

...هیششششش
همه از دستم عصبانی ان! الان چیکار کنم؟!
از قوانین پیروی کردم! باید بیشتر جلو خودمو میگرفتم؟!
یور، سعی کن آروم باشی.
والیبال یه ورزش تک نفره نیست، میدونی.
ها؟!
و اونم یه قانون شکست
متاسفم. فکر کردم زشته که کس دیگه‌ای کمک کنه...
قبلا توی یه تیم بازی نکردی، درسته؟ فقط کلی شگفتی داری.
گوش کن، بخاطر کل این قضیه خوب بودن معذرت میخوام.
بردن رو فراموش کن- فقط سعی کن لذت ببری.
فقط میخواستم با هم خوش بگذرونیم.
くわっ
بـ بله خانوم! تمام تلاشم رو میکنم تا خـــوش بگذرونم!








パちっ




SPORTS HALL






خب، تیم شمال بازم شکستمون داد، ولی مسابقه خیلی خوبی بود!
カチャ
カチャ


ممنونم، یور.
ناراحت
ولی من فقط اومدم سر راه...
اوه، تمومش کن. اونجا قشقرق راه انداختی! کل تیمشون آماده گریه بودن!


من سرویس چای رز امپراتریس رو میخوام، لطفا.
منم همین-طور.
تو چی میخوای، یور؟
اوه، آم.... همون، اه. ایمپر- یه چیزی چایی هم برای من...


یور، فقط چیزی که میخوای رو سفارش بده! بهم نگو که یکی از اون دخترایی که نگران همرنگ جامعه شدنن؟
نـ نه! نه، اصلا اینجوری نیستم!


یور بهمون بگو، ازدواج کردی؟
اه، آره... کمو بیش ...
بچه چی؟


اوه، آم... یه دختر دارم...
ولی فقط مادرخوندەش هستم.
خدایا، مطمئنم کلی چالش داره.
باید برات سخت باشه.
اوه نه، همیشه کلی خوش میگذرونیم.


Translation Team


فقط اینکه ...
به عنوان یه مادر، و همچنین یه همسر...
کلی وقتها پیش میاد که نمیدونم باید چیکار کنم.


ها ها ها! بـه گروه خوش اومدی، عزیزم!
بچه هام از گوشت و خون خودمن، و هنوز نمیدونم چجوری کنترلشون کنم.
این کل دلیلیه که دور هم جمع میشیم تا حرف بزنیم!
هر روز فرصتی برای یادگیری.

ندونستن اینکه چیکار بکنی...

... عادیه؟

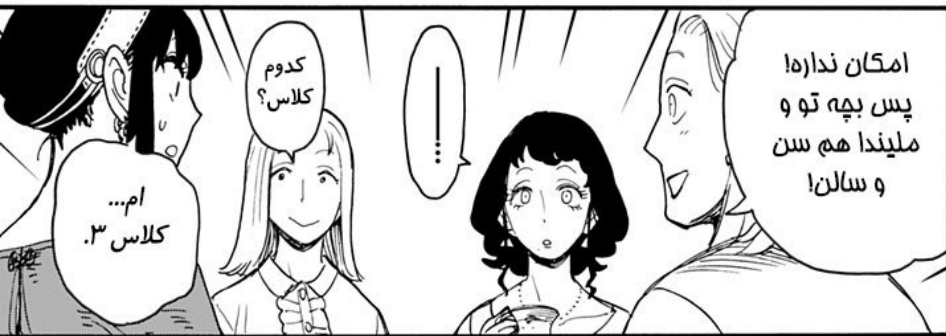







اهه، حرف فرصت از دست رفته شد، باورت نمیشه ملیندا.
بچه کوچیکمون یه رعد تونیتروس دیگه گرفت. الان شد چهارتا!
اوه نه!
!


ر-رعد تونیتروس...؟ بچه‌ت میره به... آکادمی ادن؟
اوه؟ پس بچه تو هم تو ادنه؟ چه سالی؟
ا-اون سال اوله.


امکان نداره! پس بچه تو و ملیندا هم سن و سالن!
!......
کدوم کلاس؟
ام... کلاس ۳.


Translation Team


فورجر... فورجر...


!


اوه خدای من.
چقدر دیوونگیه که اینجوری ملاقات کردیم!
منو ببخش، هیچ وقت خودمو درست حسابی معرفی نکردم، کردم؟



من
ملیندا
هستم
...

カチャ…

ゴ
ゴ
ゴ

ملیندا
دزموند
!

ゴ

オペレーション〈梟〉
標的の妻……邂逅!!

次回8月8日(月)配信予定!!

SPY×FAMILY
スパイファミリー

ماموریت ۶۶











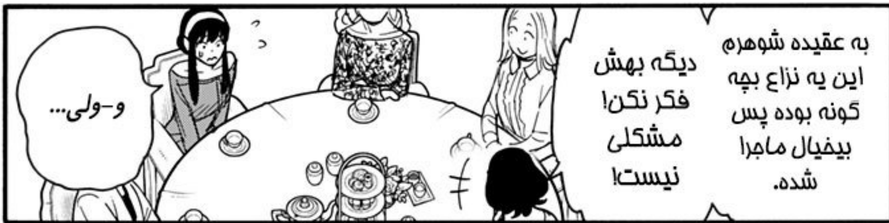






همسر رئیس
حذب اتحاد
ملی دونوان
دزموند!!!
آنیا
فورجر.
دختری که
تو روز آشنایی
با پسرم دعوا
افتاد، درسته؟
تـ تـ تو
مـادر
دامیانی
؟!
واااا! خیلی
خیلی خیلی
خیلی متاسفم
!!!!
لطفا آنیا رو
مقصر ندونین!
تقصیر من
بود که اون
چیزهای بد
رو بهش یاد
دادم...
اوه، تو
همون
مادری!
یور،
عزیزم
...
اوه، حالا
یادم اومد،
یور.





گفتم مشکلی نیست، یور.

واقعا اهمیتی بهش نمیدم.



Translation Team
!......



خانواده دزموند دنبالروی تفکری هستن که بهش میگن فلسفه والدگری بدون تماس.
با اینکه هر دو پسرشون اینقدر استثنایی هستن، به سختی نیازی به توجه دارن. خیلی حسودیم میشه!



اوه... فکر کنم کلی راه مختلف واسه پدر و مادر بودن هست...
و باید بگم، دونستن اینکه تو مادر چنین دختر جالبی هستی باعث شده کلی درباره ت کنجکاو بشم.



امیدوارم بدونی چقدر خوش شانسی، یور.
ملیندا تقریبا هیــچ وقت غریبه ها رو وارد این جمع نمیکنه!
بیشتر ما قبل اینکه بانوی نخست بشه باهاش دوست بودیم.
اوه، اینقدر از قدیما حرف نزنید.



بانوی نخست ...؟
تا وقتی تو همه چیز اول نشم استراحت نمیکنم!
ها ها!
اووو اووو اووو اووو
زن اول انسانیت رو ببینید!
1 2 3
وایسا، داری میگی نمیدونستی ملیندا کیه وقتی باهاش روبرو شدی؟



این چیزیه که فکر کردم.
برای همین معطل نکردم که ازش درخواست کنم!
هه هه هه!
واقعیت اینه که یادم نرفته بود که خودم معرفی کنم.
در حقیقت، نمیخواستم بهت بگم. متاسفم.



ملیندا ...
حالا که اینو میدونی، برات عجیب نیست، هست؟
اوه... نه. البته که نه.
چیز اشتباهی نیست که بخوای همیشه اول باشی! (؟)
?



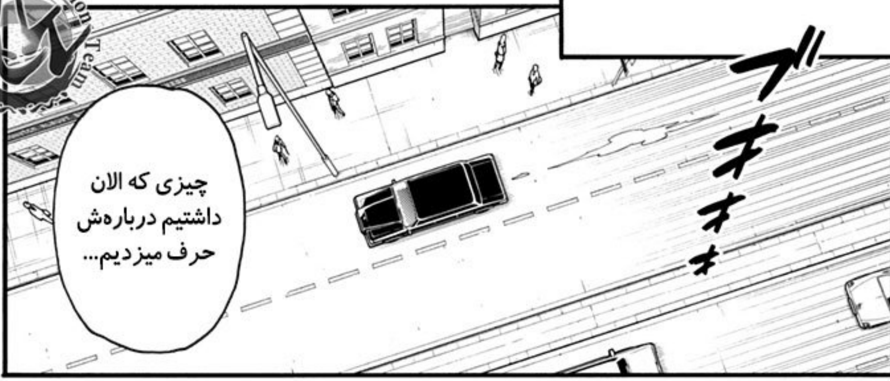
ممنونم، یور. خوشحالم که اینو میشنوم.
با در نظر گرفتن موقعیتم. دوستان زیادی ندارم که بتونم در کنارشون خودم باشم.


میدونم که ازت خواستم تو جمع ما باشی درحالی که انگار هیچ مسئله بزرگی نیست...
... اما اگر بخاطر مسایل سیاسی برات ناخوشاینده که کنار ما باشی، درکت میکنم.
با این حال...


اگه هنوز برات امکان داره...
... امیدوارم بتونیم دوست بمونیم، یور.
Translation Team




خب، دیگه وقتشه امروز رو تموم کنیم.
من میرسونم ـت.


چیزی که الان
داشتیم درباره‌ش
حرف میزدیم...


درباره
پسرم.
هم؟ اوه...


از زبون
خدمتکارای
خونه‌م شنیدم که
اون به نظر داره
از آکادمی ادن
لذت میبره.
شاید اون
واقعا با آنیای
تو داره اخیرا
خوب تا میکنه.


اوه، آره! آنیا
همیشه ازش حرف
میزنه، و وقتی درباره
دامیان با ما حرف
میزنه به نظر خیلی
خوشحاله!


واقعا؟
خیلی
خوش
-حالم.


زمزمه
امیدوارم
بتونن
دوست
بمونن...




و اینجا بود
که حرفامون
تموم شد.

خب، مطمئنم وقتی بانــوی نخست سابق باش کلی فاکتورهای پیچیده دخیله.

خدایا، فقط میشه تصور کرد!

اوه، آنیا، اینا همه شیرینی هاییه که از مادر دامیان گرفتم. کیک ترد گرفتم و کیک لذیذ و کیک تر و کیک خشک ...

کیک خشک ؟!

....

ملیندا دزموند، همسر رئیس حزب اتحاد ملی.

البته که، وایز اون رو هم تحت نظر داشته.

ولی مثل همسرش، اون حلقه دورش رو کوچیک و محدود نگه میداره.

از وقتی که حزبشون قدرت رو باخت، اون خودش رو درگیر سیاست نکرده. وایز چیز زیادی درباره‌ش پیدا نکرده که ارزش گزارش داشته باشه.



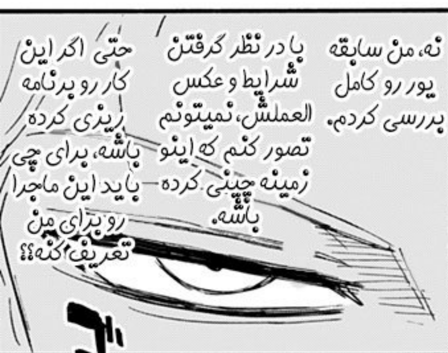
بعلاوه اون به نظر نسبت به همسر و پسراش یه جورایی غریبه است.

برای همین، اون یه هدف با ریسک بالا و جایزه کم در زمینه دریافت اطلاعات دونسته میشه. با این حال...


واقعا باید این فرصت ناب از دست بدم؟
یا شاید این دیدار از قبل برنامه ریزی شده؟ اگه اینجوریه، چرا؟
هم... شاید باید من دفعه بعد کیک ببرم، تا بخاطر بی نزاکتی که کردم عذرخواهی کنم...


شاید یور سعی کرده تا باهاش تماس بگیره؟ برای همینه که به پاساژ رفت؟
اهه!


مامانی اگه ازت اون کیکها رو نمیخواستم، شاید هیچ وقت به اون پاساژ نمیرفتی و آدمای باکلاس محاصرت نمیکردن، درسته؟
......
ص- من گیر نیوفتادم !!


نه، من سابقه یور رو کامل بررسی کردم.
با در نظر گرفتن شرایط و عکس العملش، نمیتونم تصور کنم که اینو زمینه چینی کرده باشه.
حتی اگر این کار رو برنامه ریزی کرده باشه، برای چی باید این ماجرا رو برای من تعریف کنه؟؟


اگه این یه زمینه چینی باشه، باید از سمت ملیندا باشه.
ولی به چه علتی؟ به عنوان راهی برای رسیدن به من؟ یا شاید کاری کردم که شک دونوان برانگیخته بشه؟
بعید بنظر میرسه که از زن خودش برای چنین کاری استفاده کنه.
اسم من


ممکنه یه حرکت ساده برای ترسوندن خانواده دختری که به پسرشون مشت زده باشه؟ نه. با در نظر گرفتن ارتباطی که با بچه‌هاشون دارن، به نظر بعیده. نباید به بهترین حالت ممکن دلخوش کنم. باید که-
پس، ام، لوید ... تو چی فکر میکنی؟
گیج شدن


بنظرت مشکلی نداره تو جمع مادرانشون شرکت کنم؟


متاسفانه دنیا دیده نیستم و نمیدونم چرخ دنیا چطور میچرخه...
شاید اونا بتونن اطلاهات درستی از پدر و مادر بودن بهم بدن تا درک بهتری از چیزی که نرماله برسم!
بدبختیم یکی دوتا ام نیست باید به کارای خونه‌ام برسم...


این چه بازیه کثیفیه که سر در نمیارم؟
نمیدونم که دزمونده رو به عنوان الگوی بهنجار و نرمال قبول دارم یا نه...
اما اگه مخالفت کنم به رابطه مون آسیب میزنه! ولی قبول کردن بدون فهمیدن اینکه کی داره کیو بازی میده...


وایسا.
نگرانش نباش، یور.



!

ولی فکر کنم بد نباشه که بهشون ملحق بشی!



داشتن دوست
-های مهربونی
که بتونی باهاشون
حرف دلت بزنی
خیلی مهمه.

درسته که
میدونم یوری
رو داری.

ولی مطمئنم
چیزهایی هست
که ترجیح میدی
با زنهای دیگه
حرف بزنی.

پس همه
اون حرفای
مونده تو
دلت جمع
کن

... و برو
حرف بزن
و با دوستای
جدیدت خوش
بگذرون

فکر کنم
این جور «عادی»
بودن چیزیه که
لیاقت داشتنش
رو داری.

لوید
...


البته باید اضافه کنم، یه زاویه دید دیگه هم وجود داره.
میگن افرادی که تو اجتماعات، فعال نیستن تو خطر بزرگتری برای گزارش داده شدن قرار دارن. این انجمن زنهای وطن پرست تو رو از شک و شبهه در امان نگه داره.
من... به این فکر نکرده بودم.


ملیندا دزموند...
اگه اون واقعا هیچ هدف پنهانی نداشته باشه...
پس این میتونه ریسک گزارش شدن یور رو پایین بیاره.
و کی میدونه، شاید اون تونست یکی دوتا شایعه مفید از بیرون رفتن هاشون بیاره.


و اگه ملیندا میخواد بازی در بیاره، من میبینم- و آماده م که از یور مراقبت کنم.
دوستای جدید! چرا، ملیندا میتونه شبیه فرانکی من باشه!
این کار رو میکنم!
خب، من کاملا نمیگم... اه... باشه.
و و بدترین حالت ماجرا و فریب میتونه این باشه که...
بابایی به کله کلمی به عنوان دوست فکر نمیکنه.


خانواده دزموند اونجوری که تحقیقات وایز فکر میکنه غریبه نباشن؟
در این صورت، یه دوستی تازه بین یور و ملیندا میتونه کلید ایجاد یه مسیر جدید نفوذ باشه.
چیزی در کنار نقشه بی آنیا و دامیان...

یه نقشه جدید سی: نقشه دوستی مامانی ها!


در حقیقت، اتصال به جایگاه ملیندا توی خونواده دزموند، ممکنه مسیر مستقیم تری به دونوان نسبت به نقشه بی با دامیان ایجاد کنه!
بگذریم، اینا فکرهای من بودن.


اگه نقشه سی موفقیت آمیز باشه، پس...
... این یعنی من دور انداخته میشم؟!





مبارزه نقشه- های دوستی !!!

ばあーん




باید کاری بکنم!
بابایی! من میرم مشقامو بنویسم!
تپ تپ تپ
همین الان؟ چرا؟!
اخیرا انگیزه گرفتی.


باید به فکر راهی باشم که با پسره سای-ان دوست بهتری بشم.
بذار ببینم... بذار ببینم...
بیخیال ...
خش خش خش خش
خش خش خش خش








دوست
...
ها...


اوه! درسته
اگه ملیندا چنین شخصیت مهمیه، نباید با مغازه دار حرف بزنم؟!


Translation Team


チュン
チュン


میخوای با همسر رئیس دوست بشی؟
مشکلی باهاش ندارم.


ندارید؟ اوه، خیالم راحت شد.
اما اون محافظه کاره...


اگه ماجرایی اتفاق بیافته، پس ...
... با توجه به عواقبش خیلـــی توصیه‌ش نمیکنم.


......
حداقل، مراقب باش تا شوهرت فکر نکنه که عقاید سیاسی یه طرفه داری.


Translation Team


اوه، فکر نکنم مشکلی باشه.
بعلاوه لوید، آقای دزموند رو دیده و گفت که به نظر مرد خوبی میاد.
اون گفت که خیلی به اتحاد ملی‌ش علاقه‌مند شده..

واقعا
گفت؟

زیینگ
زیینگ

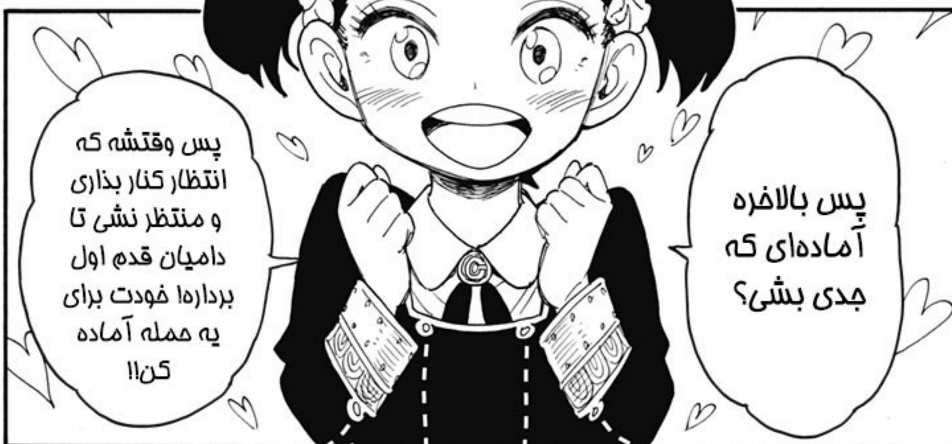
باورم نمیشه صبح شده، و حتی یه نقشه هم به مخیله‌ام خطور نکرده!

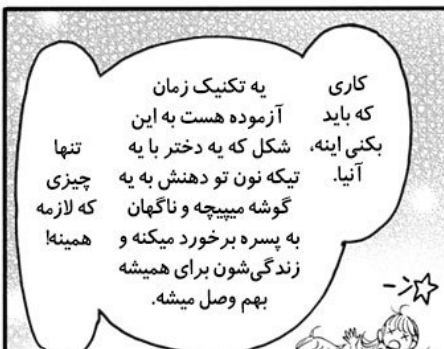
صبح بخیر، آنیا!

بگی، گوش کن...

ها؟ چیه؟


دنبال راهی میگردی که سریعتر به دامیان نزدیک بشی؟


پس بالاخره آماده‌ای که جدی بشی؟
پس وقتشه که انتظار کنار بذاری و منتظر نشی تا دامیان قدم اول برداره!! خودت برای یه حمله آماده کن!!


کاری که باید بکنی اینه، آنیا.
یه تکنیک زمان آزموده هست به این شکل که یه دختر با یه تیکه نون تو دهنش به یه گوشه میپیچه و ناگهان به پسره برخورد میکنه و زندگی‌شون برای همیشه بهم وصل میشه.
تنها چیزی که لازمه همینه!
عشق
واقعا؟


بیا، یه برگر یاکیسوبا از مغازه مدرسه خریدم!
حالا فقط تو دهنت نگه دار!
فشار دادن
همف!




اون اینجا ـست
آماده‌ای؟ عشق درباره وقته!
همف! همف!
حالا!
پیش!

دوستی تصادفی !!!

نه، آنیا! بهش نخور فقط یه ضربه!



ها؟!

هه. فکر کردی من به این آسونی گیر حمله‌های احمقانه‌ت میافتم؟

دیدم از یک کیلومتر دورتر داری میای.











عههه ههه ههه!! به خاطرش تقاص پس میدی!

واهه هه هه؟!

آنیا برو عقب! وقتشه بهش سگ محلی کنی!بیا از اینجا بریم!

دامیان، نه! اگه بزنیش یه رعد تونیتروس میگیری!

سطح دوستی یور و ملیندا: ۱۰+

سطح دوستی آنیا و دامیان: ۱۰۰-

次回8月22日(月)配信予定!!

SPY×FAMILY

دینگ دینگ

ماموریت ۶۷، بخش اول

遠藤









یعنی به خاطر ماجرای دستمال انتـــظار داره یه جوری براش جبران کنم؟
بهش قول دادم که جبران میکنم، ولی واقعا چیزی که میخواد فقط کیکه...؟
حداقل نمیخواد به پدرم معرفی‌ش کنم، یا بخواد که به والدینش شغلی چیزی بدم، عیییش!
ها؟!

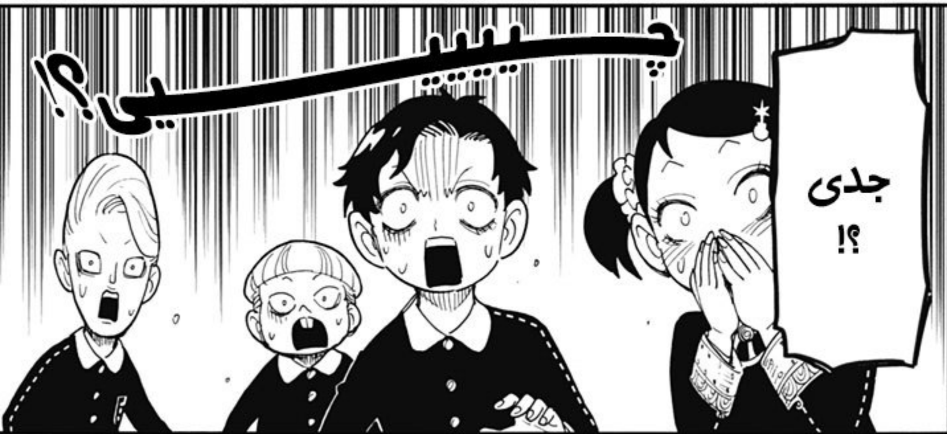


یعنی میتونم به جای بهای دستمال به غول آخر برسم؟!
هممم، نظرم برگشت، کیک رو بیخیال.
به جاش دلم میخواد بیـــام خونه تون. البتـــه با خانواده.
چی؟!



آنیا، نه! این دیگه زیادیه! اگه خودت رو به خونه یه پسر دعوت کنی تو رو بی چشم و رو جلوه میده!
......
امکان نداره! خونه دامیان جایی برای کنجکاوی یه رعیت نیست!
حتی فکر اینکه خانواده ای مثل تو با دزموندها رابطه داشته باشن خنده داره!
اوهو هو هو.
عهههه!

درواقع،
مادرم از قبل با
مامان سای-ان
رفیق شده!








اگه چیزی از رازهای دوره پیش دبستانی‌ام بفهمه، کارم تمومه!
تخت رو خیس کرد
سعی کرد مثه بزرگا فلفل سبز بخوره، ولی بالا آورد
نمیتونست بدون عروسک مورد علاقه ش بخوابه
اووه، چیزای جالبی از سای-اون دارم میبینم.
عههه...
زود باش، بگو!

Translation Team

آروم باش.
اون چیز زیادی درباره‌ت نگفت.



آره. همونطور که فکر میکردم.
همف!
وایسا، باید منو دعوت کنی!
شرط میبندم مامانت بهت سفارش میکنه که منو دعوت کنی!

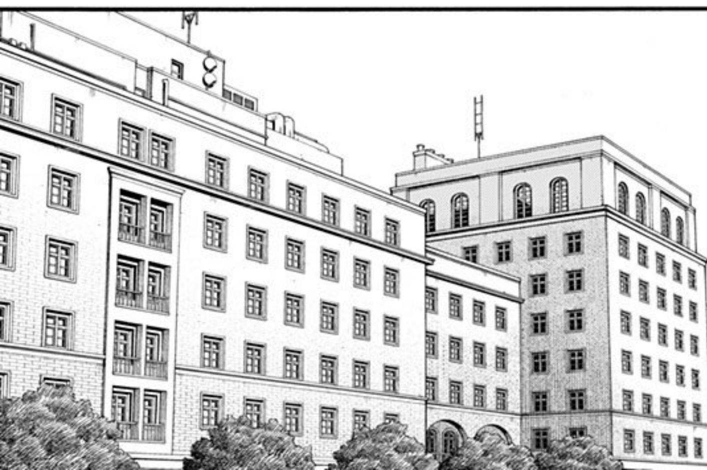

تچ!
خانواده ت
با بقیه فرقی
نداره.
فقط
مگس‌های
بی‌ارزشـــی
هستید که دور
اسم دزموند
میچرخن.




ما اینجوری
نیستیم! خانواده‌م
درباره این جدیه!
(ماموریت ماست!)
دقیقا
درباره
چی جدی
هستن؟!
اوه، آنیا!
اخیرا خیلی
آتیشی
شدی!

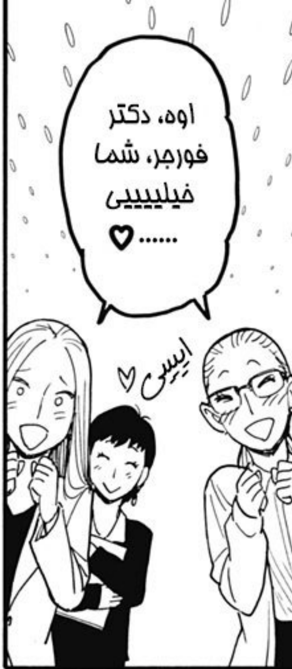

فقط
خفه
شو!
نه،
تو
!


Translation
Team




خیلی ممنونم، دکتر!
تا دفعه بعد.


اه، دکتر. فورجر، درباره کنفرانس هفته بعد...
لوید، پسرم! باید به زودی بریم گلف بازی!


اوه، دکتر فورجر، شما خیلیییی ......♡
ایییی ♡


ها ها ها!


دکتر فورجر خیلی محبوبید.
نه بابا بقیه لطف دارن، من که شخص خاصی نیستم.
ولی بیماراتون خیلـــی دوستتون دارن.


تلاش برای مستحکم کردن پوششم به نظر داره خوب پیش میره.
و شبکه ارتباطیم داره به سرعت رشد میکنه.
شرط میبندم طولی نمیکشه که یه مرد همه کاره برای سیاستمدارها، سلبریتی ها و بقیه بیمارهای ویژه میشید.
هه هه هه ...
نه بابا، من تازه اول کارم و باید چیز زیادی یاد بگیرم.


هششششش ...


اوه، توایلایت، امروزم مثه همیشه یه مدل تمام و کمال بودی.
البته، حالا باید زندگی همه اون زنهایی که میخوان خودشون رو بندازن وسط، نابود کنم... نه، وایسا، نباید تو ماموریتش دخالت کنم.
لوو

حسودی...

عه عه عه



















بیمارانی اینجا هستن که ممکنه به ملیندا مرتبط باشن...

... ولی فکر نمیکنم بذارن شما اونا رو ببینید.



نه.

مدیر به خاطر اختلاف شخصی، مریضی بهتون نمیده.


اختلاف شخصی ...؟
مطمئنا متوجه شدی که چطور بهت نگاه میکنه. هرچی شهرتت بیشتر میشه، اخم و تخمش بیشتر میشه.


مدیر کل درمانی جرالد گوری.
موقعیتش رو با درست کردن شبکه‌ای به دقت بـه دست آورد، هیچ چیزی براش بیشتر از سطح اجتماعی و شهرت اهمیت نداره.
شنیده شده که غر میزده «من شهره شهر بودم تا اینکه لوید اومد.»


Translation Team


اینا رو میدونم، ولی خیلی سخت بود تعادل رو برقرار کنم.
دردسر زیادی کشیدم که به سمت خوبش برم، ولی باز...
یکی از پرستارهای زیبا و جوون ازم خواست که اینو بدم بهتون، قربان. (کاملا دروغ)
قربان، مقاله جدیدتون واقعا دیدگاه جدیدی باز کرد، ! اون قسمت درباره جراحت سر...


تمام بیماران ویژه زیر نظر اون هستن، هرچه زودتر بهش نزدیک بشی برات بهتره پس باید دیر یا زود باهاش سر و کله بزنی.
پس رسیدیم به اینجا...


کار فوق العاده ای بود، قربان. برای همه‌مون یه الگویید!


لطفا، آماده سازیها رو انجام بده.
بله قربان.


امروز، با
توایلایت برای
پنج دقیقه و ۴۱
ثانیه صحبت
کردم،


ششک
ششک
ششک
فورجر، اون
عوضی! حالا
داره میره دنبال
دختری که
چشمم بهش
بود، فیونای
عزیزم!
ششششک


نه، این
بار نه،
فورجر!
وقتی کارم
باهات تموم
شد تو این
بیمارستان
منفور میشی!


Translation
Team


۲۰۸
اتاق جلسه
هم؟ این
جلسه قرار
نبود ساعت ۱۱
شروع بشه؟


نه، ۱۰:۳۰.
دکتر فورجر فکر نمیکردم آدم حواس پرتی باشی
خیلی متاسفم.


هه هه هه.
فقط باید ساعت جلسه رو روی تخته‌ش تغییر میدادم.
بیا، با حقه کوچیکت همراهی کردم،امیدوارم دیگه راضی شده باشی.


شرمنده
و منو بگو فکر میکردم حرفه‌ای هستین، دکتر فورجر.
عجب آشغالی!
احتمالا بخاطر کار زیاد باشه برای همین باید بیشتر استراحت کنید.
شاید ...
اون درست میگه، بعید میدونم کسی مشکلی داشته باشه اگه هرازچندگاهی یه روز به مرخصی برید.
هه هه هه...


چیی....؟! وقتی من برای جلسه یه دقیقه دیر میکردم پشت سرم حرف در میاوردن که یه گربه چاق و تنبلم!
بیاید، کارهای اداری تون رو انجام دادم.
مهربونی تون رو میرسونه.
فورجر خیلی خسته به نظر میای.
بیا، یه کم قهوه برات آوردم (پر از ملین). باید برای مراقبت‌های پزشکی بعد از ظهرت تو بهترین وضعیتت باشی!
هاهاها!
اوه، ممنونم ... (اگه بتونم یه پادزهر بخورم، باید کافی باشه...)


لطفا منو ببخشید، خیلی حس خوبی ندارم... باید برم دستشویی ...
حالتون خوبه، دکتر؟
وقتی میبینم چجوری با اون درد شکم مبارزه میکنید بهم این اراده رو میده که منم مبارزه کنم!
اوه، این... عالیه.


هاها! بیشتر شبیه دکتر ریدجره!
ازمون دور شو!
چجوری اینکار رو میکنه؟ اگه من جلوی یه بیمار می‌گوزیدم حتما ازم شکایت میکردن!


اوه، دکتر فورجر! یه کم دستمال توالت بهتون چسبیده. هاها!
اه خدایا، اصلا متوجه نشدم...
جدا؟ حتی دکتر فورجر هم بعضی وقتها حواس پرت میشه. خیلی نازه!
بازم که نتیجه عکس داد شاید بخاطر اینه که خوشتیپه!

فیونا. چیزی هست
که باید بهت بگم.
روی پل مالتیک سر
ساعت ۷ منتظ
- لوید فورجر

فیونا. چیزی هست
که باید بهت بگم.
روی پل مالتیک سر
ساعت ۷ منتظرتم.
- لوید فورجر

......

هاهاها. اون نامه جعلیه. هر چقدر میخوای صبر کن- فورجر اصلا نمیاد.

وقتی شایعه بشه که اون عوضی با اینکه زن و بچه داره ولی بازم سر و گوشش میجنبه قلب فیونا میشکنه و من اونجام که تیکه های قلب شکسته فیونا رو جمع کنم!

خوشحال میشم که این مشکل کوچیک رو برات ناپدید کنم.

چی؟ واقعا با محتوای اون نامه مشکلی نداشت؟! کی تو همچین موقعیتی این کار رو میکنه؟!

نه. باهاش پیش میریم.

چقدر از خودم متنفرم که برای حتی یک ثانیه گول این نامه ساختگی واضح رو خوردم.

دست خط لوید خیلی تمیزتره.

مچاله کردن

چی؟! ها؟!

اوه، توایلایت ... تو مرد خیلی صبوری هستی.

به خاطر رضای... چرا این عوضی این قدر تو چشم بقیه خوبه ؟!

خیلی خب، باشه. میرم سراغ برگ آخرم!

باید یه کار حسابی انجام بدم که اونو از زندگیم حذف کنم.

چلک چلک چلک

سلام؟ سرویس پلیس مخفی؟

از بیمارستان عمومی برلینت زنگ میزنم.

بله، درسته.

بین افرادم یه جاسوس پیدا کردم.

次回9月5日(月)配信予定!!

جاسوس × خانواده

ماموریت ٦٧
قسمت٢

نوشته تاتسویا اندو













اوه... منطقیه.
و بهمون پلیس مخفی یا همچین چیزی نگو.
مطمئنم نمیخوای جنجال بزرگی درست بشه که شهرت بیمارستان رو خدشه دار کنه.
نه، البته که نه...
امیدوار بودم جلوی همه یا دستگیر کردنش تحقیرش کنن، ولی اینو در نظر نگرفته بودم.
خوبه.
ما رو ببر پیش مظنون.
حـ- حتما!



همینه.

لوید فورجر.

استخدامی جدید. حتی یک سال هم نشده که اینجاست.

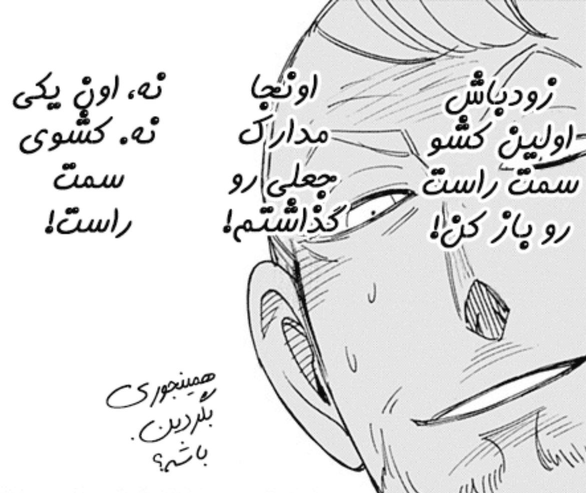
و... مشکل کجاست؟








چیزی پیدا نمیکنم.
و-ولی مطئنم باید یه چیزی باشه!


زودباش اولین کشو سمت راست رو باز کن!
اونجا مدارک جعلی رو گذاشتم!
نه، اون یکی نه. کشوی سمت راست!
همینجوری بگردین. باشه؟


اوه! ممکنه این باشه؟!
پرونده موراهی
آره! آره، آره، آره! همین!


همم... اطلاعات شخصی مریضها، نتایج آزمایشهای درمانی داروهای جدید... به نظر داشته همه جور اطلاعات محرمانه رو جمع میکرده تا به کسی تحویل بده.



دفعه بعد میبینمت!

روز خوبی داشته باشی، دکتر فورجر.

カッ

カッ

نگاه

دکتر لوید فورجر از بخش روانشناسی؟

ゴ

ゴ

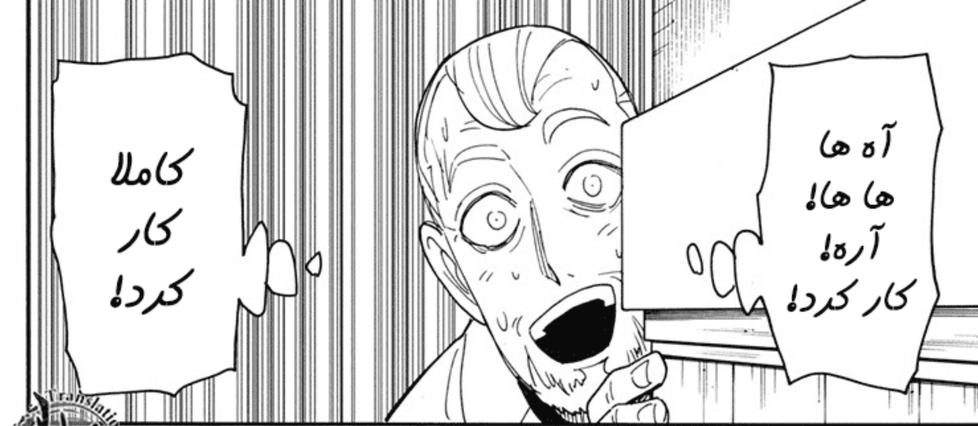
شما تحت اتهام جاسوسی قرار دارید، دکتر...



ガチャン

... برای همین بازداشت می‌شید!


داری شوخی میکنی؟!
این دیگه چه کوفتیه؟!





دستبند زدن بهم جزو نقشه نبود!

آه ها ها ها! من فقط میخواستم قیافه ات رو ببینم!

داری چیکار میکنی؟!


توایلایت. پشت سرت.
پس
پس
همم؟ اوه، درسته.


و چی میشه اگه یکی من رو اینجوری ببینه؟!
اوه، ولش کن! یهو از ناکجا بهم زنگ زدی که تلفن ها رو هک کنم، و بعد باید تو نمایشنامه کوچیکت هم بازی کنم؟ حداقل بذار یه کم باهاش خوش بگذرونم!
بیمارستان، گرفتم
میخوای یه جاسوس مشکوک رو گزارش بدی؟
تو هم کمک کن.
اووه، قیافه خوبی داره!


Translation Team


من کاری نکردم! منظورتون چیه جاسوسی؟!
هه هه هه. اصلا کینه شخصی دخیل نبود، فورجر.


اینو یادت میاد، دکی؟ همه چیزهایی که میخواستی به غرب بفروشی؟
اصلا نمیدونم چیه! برای من نیست!


این مردی که اینجاست بهمون گفت که میتونیم تو میزت پیداش کنیم.
چی؟!


مـ مـ مدیر گوری ...؟
نـ نه، من اصلا نمیخوستم این اتفاق بیوفته...


من، اه... کاملا بهت اعتماد داشتم.
و، آه، تو جدیدی، ولی خیلی زود دل همه رو بردی...
فکر کردم این میتونه یکی از اون تکنیکهای تعقیب جاسوس باشه... میدونی؟
تمومه.


فقط اینکه... من آدم جدیدم، پس داشتم سخت کار میکردم تا با بقیه جور بشم!
و این پرونده ها ...


Translation Team


اگه خوب به کلمات نگاه کنید، میتونید بفهمید از دستگاه تایپی که من استفاده میکنم نیست.
تقریبا مطمئنم که فونت یوکای ۵۲ ئه.


هیچ کس تو این بیمارستان از دستگاه تایپی به این قدیمی استفاده نمیکنه، به جز...




Translation Team
نه، نه، نه، نه!!
جناب، اسمتون چیه؟
ببینید! اون ممکنه دقیقا همین ماشین تایپ رو تو خونه اش داشته باشه!
میتونیم بفهمیم، میدونی؟
اوه! شاید برای اینکه برام پاپوش درست کنه همه رو تو ماشین تایپ من نوشته!


اسمتون، جناب.
فندک
هعپ!
ر- رئیس کل پزشکی جرالد گوری...


این اسم رو شنیدم.
اون توی لیست تحت نظر داخلی بیمارستانه.
درسته‌ه‌ه، جرالد گوری...
مظنونه به قبول نادرست هدیه های سیاسی، جعل درخواستهای استرداد پزشکی ...
چی؟!
هعععع!
ها. تیر تو تاریکی انداختم ولی جواب داد.

اطلاعات لوید

و استفاده از ماشین لاکچری یه دوست برای سفر تفریحی.

چطور...

عمدا خودش رو به عنوان مدیرعامل بیمارستان تو قرارهای عاشقانه معرفی میکرده.

همچنین خوردن همه دونات های اتاق استراحت و انداختن گردن یه زیردست فربه.

... تونستید ...

... امکان نداره...؟

این یکی هم کم کار نکرده.

شکی نیست اینجا کی مقصره.

بیاید ببریمش.

وایسید! نه، درست نیست!

کلیک

فیونا! لطفا، بیا نجاتم بده! فیونااااا!

چرا داره منو صدا میزنه...؟

یه لحظه صبر کنید لطفا!

مطمئنم، شاید دکتر گری اقلام بیمارستانی رو میبره خونه و به بقیه بیمارستانها میفروشه...

وواهه! دکتر فورجر؟! رفیق؟!

... ولی امکان نداره اون کار اینقدر پستی شبیه فروختن کشورش بکنه!

مدیر گوری اینجا از من محبوب تره. همه دوستش دارن.

اون همیشه با دقت مراقبمونه. اون رهبریه که کل تیم میتونن بهش تکیه کنن!

به خاطر مراقبتهای اونه که ما میتونیم روی نیازهای بیمارامون تمرکز کنیم!



مدیر گوری بزرگترین گنج بیمارستانه!

اون نور درخشان امیدمونه!







* نویسنده، تهیه کننده و کارگردان: آنیا فورجر :)

* افتادن





واااااه! خیلی ممنونم، دکتر فورجر!

ممنونم! ممنونم!

نجاتم دادی ی ی ی!

بی- خیالش.

نمیدونم بدون شما چیکار میکردیم، مدیر گوری.

ببین، اگه چیزی باشه که بتونم توش کمکتون کنم تا بار روی دوشتون کمتر بشه، فقط بگید!

مثل آزمون اشخاص ویژه.

وواااهه.... مرد خوبی هستی، دکتر فورجر. بیا تمام تلاشمون رو بکنیم!



ادامه دارد!

به یاد مهسا امینی دختر ایران